



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

# ملا علی

نگاهی به زندگی ملاعلی آوانی

دکتر مهدی خداهیجان آوانی

مجموعه آثار ۸۲۱



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# ملاعلی : نگاهی به زندگی ملاعلی آرنی (گلپایگانی)

نویسنده:

مهدی خدامیان آرنی

ناشر چاپی:

سوره تماشا

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۷	ملاعلی: نگاهی به زندگی ملاعلی آرانی (گلپایگانی)
۷	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۲	سفر به تاریخ
۱۷	درس بندگی
۲۰	رؤیای مادر
۲۲	سختی روزگار
۲۷	راه خوشبختی
۳۳	همراه با کاروان
۳۹	هجرتی مبارک
۴۴	سمتِ سرنوشت
۴۹	زیارت آفتاب
۵۶	یادگار جاویدان
۵۶	اشاره
۵۸	۱. الجواهر السنّیة
۵۹	۲. الفوائد الصادقیة
۵۹	۳. المقاصد المهمّة
۵۹	۴. الدّرة النّهیة
۶۰	۵. شرح المختصر النافع
۶۰	۶. شرح أبواب الألباب
۶۱	۷. رساله «نماز شب»
۶۱	۸. مطبوع الأنوار
۶۱	۹. عوائد الأيام

۶۲	۱۰. شرح الأحوال
۶۵	باوری اصیل
۶۹	راه نیایش
۶۹	اشاره
۷۱	دعای اول
۷۲	دعای دوم
۷۳	دعای سوم
۷۶	روز موعود
۷۹	دروازه معرفت
۸۵	ضمیمه اول
۸۵	اشاره
۸۵	۱. مآلعلی آرانى (قدس سره)
۸۶	۲. مآلغلامرضا آرانى (قدس سره)
۸۷	۳. مآلمحمدعلی آرانى (قدس سره)
۸۹	ضمیمه دوم
۹۳	پی نوشت ها
۱۰۵	آشنایی با نویسنده
۱۰۶	فهرست آثار نویسنده (به زبان فارسی)
۱۱۳	پاسخنامه سؤالات
۱۱۵	درباره مرکز

## ملاعلی: نگاهی به زندگی ملاعلی آرانی (گلپایگانی)

### مشخصات کتاب

سرشناسه : خدامیان آرانی، مهدی، 1353 -

Khuddamiyan Arani, Mehdi

عنوان و نام پدیدآور : ملاعلی: نگاهی به زندگی ملاعلی آرانی (گلپایگانی)... / نویسنده مهدی خدامیان آرانی؛ به سفارش کنگره ملی محققان آرانی پژوهشکده آیت الله افتخارالاسلام دربندی آرانی.

مشخصات نشر : کاشان: سوره تماشاء، 1396.

مشخصات ظاهری : 103 ص.؛ 14 × 21 س م.

فروست : مجموعه آثار؛ 87.

شابک : 4-82-6592-600-978

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

موضوع : آرانی، ملاعلی، 1177 - 1244ق. -- سرگذشتنامه

موضوع : مجتهدان و علما -- ایران -- کاشان -- سرگذشتنامه

Ulama -- Iran -- Kashan -- Biography'

شناسه افزوده : سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری. اداره میراث فرهنگی صنایع دستی و گردشگری کاشان. پژوهشکده میراث فرهنگی و تاریخی آیت الله افتخارالاسلام دربندی آرانی

شناسه افزوده : کنگره ملی محققان آرانی (1396 : کاشان)

رده بندی کنگره : 4/ BP153/5 خ 1396

رده بندی دیویی : 297/998

شماره کتابشناسی ملی : 5073305

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فاپا





مُلاّعلی

نگاهی به زندگی مُلاّعلی آرانی (گلپایگانی) (قدس سره)

تولد: 1142 شمسی در آران، 1207 شمسی در گلپایگان

نویسنده:

دکتر مهدی خُدامیان آرانی

ص: 2

عالمان با تقوا، نقش مهمی در هدایتگری جامعه به عهده داشته اند و همواره راهنمای انسان ها بوده اند. منطقه کاشان در پیشینه خود، شاهد حضور عالمان زیادی بوده است که عشق به مکتب اهل بیت (علیهم السلام) را در جامعه نهادینه کرده اند، در این منطقه، «آران» نیز، شاهد حضور عالمانی برجسته بوده است که همچون خورشیدی درخشیدند و به جامعه خویش روشنی بخشیدند.

یکی از آن ها، «ملاّعلی آرانی» است که نزدیک به 250 سال پیش در «آران» به دنیا آمد و پله های رشد و کمال را پیمود. او در نیمه عمرش به گلپایگان مهاجرت کرد و مایه بالندگی علمی آن دیار شد و بعد از سال ها تلاش و مجاهدت فکری، در آن دیار از دنیا رفت.

مهم ترین ویژگی ملاّعلی آرانی این بود که به نوشتن، اهمیت ویژه ای می داد و

از هر فرصتی برای نوشتن بهره می برد و افکار بلند خود را در کتاب ها به یادگار می گذاشت. از او ده ها کتاب در موضوعات مختلف به یادگار مانده که امروز مردم آران و گلپایگان، به نام و آثار مکتوب او افتخار می کنند و یادش در قلب ها همچنان جاودان است.

باور دارم که باید زودتر از این ها، دست به قلم می بردم و برای آن شخصیت علمی زادگاهم، کتاب می نوشتم، به این قصور خویش اعتراف می کنم و از روح با عظمت او شرمندم.

همزمان با انتشار این کتاب، «کنگره ملی محققان آرانی» با همت «پژوهشکده افتخارالاسلام» برگزار می شود، در این روزگار که بیشتر مردم، درگیر امور دیگر هستند، توجه به موضوع بزرگداشت عالمان راستین، بسیار ارزشمند است و جای تحسین دارد. امیدوارم که همه این تلاش ها، بتواند نسل امروز را با آرمان های بلند آن شخصیت های بی نظیر آشنا تر سازد.

مهدی خدامیان آرانی

دی 1396 شمسی

ص: 4

از خانه بیرون می آیم، نگاهی به آسمان می کنم، خیلی وقت است که دیگر باران نیامده، می گویند در هفتاد سال گذشته، سابقه نداشته است.

خشکسالی در کمین ماست، زیر لب می گویم: «خدایا! نکند که تو به بدی ما نگاه کرده باشی؟»، جواب سؤالم را خودم می دانم، وقتی که دین خدا نادیده گرفته شد، وقتی از اصالت خود دور شدیم، برای لقمه نانی، بندگی دیگران را کردیم و در کویری تشنه در جستجوی آب رفتیم، این بلا بر سر ما آمد.

خدا جهان را با قانون ها و سنت هایی پایه ریزی کرده است، این سنت ها با کسی تعارف ندارد، به راستی چرا امسال زلزله های زیادی همه جا را فرا گرفت؟

کاش ما به این سخن امام صادق (علیه السلام) باور داشتیم: «اگر زنا در جامعه آشکار شود، زلزله می آید. اگر در جامعه ظلم بشود، خشکسالی می آید».<sup>(1)</sup>

ص: 5

---

1- . عن الصادق أنه قال: «إذا فشت أربعةً ظهرت أربعةٌ، إذا فشا الزنى ظهرت الزلازلُ وإذا أمسكت الزكاة هلكت الماشيةُ وإذا جار الحُكَّامُ في القضاءِ أمسك القطرُ من السماء...»: من لا يضره الفقيه ج 1 ص 524، وسائل الشيعة ج 8 ص 13.

از زمین و زمان خسته ام، دیگر از خود هم دارم ناامید می شوم، هر جا را نگاه می کنم دنیا جلوه نمایی می کند، خسته ام، به کجا پناه ببرم؟ از کنار چند مسجد عبور می کنم، مسجد جای مقدّسی است، هر چند که صفای خانه خدا در روزگار قدیم بیشتر بود!

خیلی از حرف ها را نشاید گفت، باید راه خودم را بروم، می خواهم به مسجد تو بروم، همان مسجد کوچکی که مردم آنجا را به نام تو می خوانند: «مسجد مُلّا علی». این مسجد در «آران، خیابان محمّد هلال (علیه السلام)، کوچه هلال سیزدهم» قرار دارد.

این مسجد قدیمی، یادگاری از توست، تو یکی از علمای بزرگ آبادی ما بودی، تو را به نام «مُلّا علی آرانی» می شناختند، در سال 1142 شمسی در «آران» به دنیا آمدی، در علم و تقوا همچون خورشیدی درخشیدی، سپس به «گلپایگان» مهاجرت نمودی و در آنجا شاگردان زیادی تربیت کردی و سرانجام در سال 1207 شمسی در گلپایگان از دنیا رفتی.

نزدیک در مسجد ایستاده ام، نفس راحتی می کشم، گویا به دویست سال پیش آمده ام، مسجدی با سقف گنبدی از جنس آجر! دوباره کاهگل، دوباره خشت، دوباره بوی خاک!

به سردر مسجد تو نگاه می کنم، يك آینه كوچك آنجا می بینم، خوب دقت كردم از آن آینه، گنبد و گلدسته های امامزاده پیداست، گنبدی آبی که در آن آینه نقش می بندد بسیار زیبا است! از این مسجد تاحرم فرزند علی (علیه السلام) (محمّد هلال (علیه السلام)) راه زیادی است، معماری که اینجا را ساخته است چه ذوق

خوبی داشته است! او با يك آينه، آن حرم را به تصوير كشيده است.

\*\*\*

مُلاعلی! سلام!

نویسنده ام و از آینده آمده ام، دویست سال به عقب برگشته ام تا به تو رسیده ام، برایم سخن بگو که خسته دلم! سخن تو می تواند شفای این دل من باشد، تو مس وجود مرا می توانی طلا کنی، رو به قبله ایستاده ای، قبله مسجد تو رو به آسمان است، چقدر زیبا! در قبله این مسجد، آسمانی آبی و پرواز پرندگان را می بینم. مسجد تو محرابی از جنس کاشی کاری ندارد، این محراب چقدر ساده است، آنجا در بزرگی نصب شده است که به سوی حیاط باز می شود، همین در، قبله مسجد است. شنیده بودم که وقتی امام زمان (علیه السلام) ظهور کند، گلدسته های مساجد و زینت های آن را از بین می برد، مسجد تو، بوی آن آقای غریب را می دهد، اینجا جایی است که در اوج سادگی است، نه گنبد دارد و نه گلدسته. نه کاشی و نه محراب! (1)

\*\*\*

نماز جماعت را با تو می خوانم، بعد از نماز، مردم نزد تو می آیند، سؤالات خود را می پرسند، تو با روی باز به آنان پاسخ می دهی، ساعتی می گذرد، دیگر می خواهی به خانه بروی، مرا دعوت می کنی تا به خانه ات بیایم.

از مسجد بیرون می رویم، نزدیک در مسجد، دری به سوی زیر زمین است، تو در آنجا زندگی می کنی، زیرزمینی نمناک و نیمه تاریک. من مات و مبهوت از زندگی تو می شوم. به راستی تو که عالمی ربّانی هستی، شیفته دنیا نشدی،

ص: 7

---

1- . كنت عند أبي محمد فقال: إذا قام القائم أمر بهدم المنار والمقاصير التي في المساجد فقلت في نفسي: لأى معنى هذا؟ فأقبل على فقال: معنى هذا أنها محدثة مبتدعة، لم بينها نبي ولا حجة: الغيبة للطوسي ص 307، بحار الانوار ج 50 ص 250، اعلام الوری ج 2 ص 142.

دین خود را به دنیا نفروختی...

به یاد سخن خدا با داوود (علیه السلام) می افتم، خدا به آن پیامبر نصیحت کرد: «میان من و خودت، کسی را که شیفته دنیاست قرار مده زیرا او محبت مرا از دل تو می زداید». (1)

کاش به این سخن خدا بیشتر توجه می کردم! وقتی با کسی نشست و برخاست کردم که همه ذکر و فکرش، دنیاست، محبت خدا از دل من بیرون می رود، اگر کسی را پیدا می کردم که عشق دنیا در دلش نبود، محبت خدا در دلم زیاد می شد و من به آرامش می رسیدم. افسوس که عمر خویش را تباه کردم! دلم برای خودم می سوزد که فریب خوردم، کاش این سخن امام صادق (علیه السلام) را آویزه گوش خود کرده بودم: «وقتی دیدید که عالم شیفته دنیا شده است از او بر حذر باشید!». (2)

\*\*\*

مردم تو را بیشتر به این اسم می شناسند: «مُلاّعلی آرائی»! در آن روزگار فقط به کسی «مُلاّ» می گفتند که در اوج اقتدار علمی بود، «مُلاّاحمد نراقی» هم که استاد بود با همین لقب مشهور بود، اگر بنخواهم در زمان خودم از تو یاد کنم باید عبارت «آیت الله العظمی» را به کار ببرم.

من نزد تو نشسته ام، در زیرزمینی نیمه تاریک. لحظه ای با خود فکر می کنم، مگر من چقدر در این دنیا زندگی می کنم؟ چه کسی می تواند هزار سال زندگی کند؟ چه کسی می تواند هزار سال خدا را عبادت کند؟ چه کسی می تواند هفتاد حجّ به جا آورد؟

ص: 8

- 
- 1- لا تجعل بینی و بینک عالماً مفتوناً بالدنیا فیصدک عن طریق محبتی، فان اولئک قطاع طریق عبادی المریدین...: الکافی ج 1 ص 46، علل الشرایع ج 2 ص 394، بحار الانوار ج 2 ص 107.
  - 2- . اذا رايتم العالم محبا لدنيا فاتهموه على دينكم: المافی ج 1 ص 46، علل الشرایع ج 2 ص 4، 39 بحار الانوار ج 2 ص 107.

این سخنان را برای چه نوشتیم؟ می‌خواهم سخنی از مولایم علی (علیه السلام) بازگو کنم، مولای من فرمود: «یک ساعت نشستن کنار عالم از هزار سال عبادت و هفتاد حج و عمره برتر است»<sup>(1)</sup>.

اگر من هزار سال نماز بخوانم، ولی با عالم ربّانی بیگانه باشم، ممکن است راه را گم کنم، چقدر افرادی بوده‌اند که یک عمر نماز خواندند، اما سرانجام فریب شیطان را خوردند و منحرف شدند.

مُلاعلی! این کتاب را می‌نویسم تا کسی که آن را می‌خواند در واقع در حضور توراہ زندگی را پیدا می‌کند...

ص: 9

---

1- . جلوس ساعة عند العلماء أحبّ إلى الله من عبادة ألف سنة، والنظر إلى العالم أحبّ إلى الله من اعتكاف سنة في البيت الحرام، وزيارة العلماء أحبّ إلى الله تعالى من سبعين طوافاً حول البيت، وأفضل من سبعين حجّة وعمره مبرورة مقبولة، ورفع الله له سبعين درجةً، وأنزل الله عليه الرحمة، وشهدت له الملائكة أنّ الجنة وجبت له: عدّة الداعي ص 75، بحار الأنوار ج 1 ص 205، جامع أحاديث الشيعة ج 16 ص 236.



منتظر هستم تا برایم سخن بگویی تا راهی پیدا کنم. وقتی انتظار مرا می بینی، نگاهی به من می کنی و برایم از راز آفرینش سخن می گویی، دوست داری بدانم که هدف از خلقت دنیا چیست؟ چرا ما به این دنیا آمده ایم؟ دوران کودکی به سر آمد، روزگار جوانی با سختی ها گذشت و سرانجام، پیری و ناتوانی فرا می رسد، مرگ در انتظار است.

وقتی غصه و دردی به من می رسد، در جستجوی فلسفه زندگی به راه می افتم و می گویم: این زندگی برای چیست؟ ولی وقتی بار دیگر خوشی ها به من رو آورد، بی خیال می شوم و به هوس ها و خوشی ها می چسبم.

برای من از آیه 56 سوره ذاریات سخن می گویی، آنجا که خدا می گوید: «جَنِّهَا وَانْسَانَهَا رَأَىٰ مَا آفَرِيْدُمْ تَأْمُرُ الْعِبَادَةَ كُنْتُمْ» (1).

ص: 10

---

1- . (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ).

برایم می‌گویی که خدا بی‌نیاز است، او خدای روزی دهنده و صاحب قدرت است، اگر بندگان را به عبادت خود می‌خواند، برای این است که آنان به کمال برسند. آری، سعادت و رستگاری ما در این است که خدا را عبادت کنیم و به فرمان او گوش دهیم.

به راستی عبادت چیست؟ آیا عبادت فقط به نماز خواندن است؟ شیطان سال‌های سال، خدا را عبادت کرده بود، او دو رکعت نماز خواند که چهار هزار سال طول کشید، پس چرا این نماز، سبب رستگاری او نشد؟ شیطان نماز خواند، ولی به «معرفت خدا» نرسیده بود، کسی که خدا را بشناسد، دیگر نافرمانی او را نمی‌کند. (1)

آری، تو هدف اصلی از خلقت جهان را این نکته می‌دانی: «رسیدن به معرفت خدا». هدف خلقت این است که انسان خدا را بشناسد و در زندگی، خدامحور باشد، از بُت‌های درونی و بت‌های بیرون بیزاری بجوید، فقط خدا را بپرستد و از بندگی غیر او، پرهیز کند.

سخن تو این است: سیر به سوی خدا و رسیدن به رضایت و خشنودی او، دلیل زندگی است، انسان به این دنیا آمده است تا رشد کند و به کمال برسد. وقتی به سخن تو فکر کردم به یاد حکایت آن ماهی افتادم که در آب دریا شناور بود و به دنبال آب می‌گشت و نمی‌دانست آب چیست، وقتی او لحظه‌ای از آب جدا شد، قدر آب را دانست و آن را شناخت. من از کودکی با فرهنگ اسلامی خو گرفته‌ام، زندگی را معنادار یافته‌ام، به خدا ایمان داشته‌ام، اما قدر این ایمان را ندانستم. من خیال می‌کردم که پاداش

ص: 11

---

1- . رکعتین رکعهما (ابلیس) فی السماء فی أربعة آلاف سنة: تفسیر القمی ج 1 ص 42، تفسیر الصافی ج 2 ص 185، تفسیر نور الثقلین ج 2 ص 10، جامع احادیث الشیعة ج 4 ص 27.

ایمان، فقط بهشت است و در انتظار بهشت بودم، من خیلی دیر فهمیدم که ایمان و معرفت خدا، همین دنیایِ مرا زیبا می کند و به زندگی من، معنا می دهد. (1)

وقتی رنج کسانی که به بدبینی و پوچ گرایی رسیده اند را بخوانم، وقتی از حسرت ها و دردهای آنان باخبر شوم، آن وقت می فهمم معرفت به خدا در همین دنیا به من پاداش می دهد، وای بر من که سال های سال در بهشتِ معناگرایی، زندگی کرده ام ولی می گفتم بهشت کجاست...!؟

\*\*\*

توبه من درس شکرگزاری می دهی، از من می خواهی تا شکر نعمت های خدا را به جا آورم، مرا به یاد آیه 7 سوره ابراهیم می اندازی، آنجا که خدا می گوید: «اگر شکر نعمت های مرا به جا آورید، آن نعمت ها را زیادتر می کنم». (2)

بر این باور هستی که یکی از راه های شکر نعمت ها این است که آن نعمت هایی را که خدا به ما داده است برای دیگران بگوییم و آن را در جایی بنویسیم تا آیندگان از آن باخبر باشند، برای همین تو زندگی نامه خودت را در کتابی نوشتی و آن را به یادگار گذاشتی. اسم آن کتاب را «شرح الأحوال» نهادی و اکنون آن کتاب در دسترس ماست. تو در آنجا از لطف و عنایت هایی که خدا به تو کرده است سخن گفتی و به آیه 11 سوره ضحی عمل کردی، آنجا که خدا می گوید: (وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ): «نعمتی را که به تو دادم، برای مردم بازگو کن!...»

ص: 12

---

1- «أما بعد؛ بر رأی خیریت انتمای برادران ایمانی و اخوان روحانی پوشیده و مخفی نماناد که غرض اصلی از ایجاد موجودات، معرفت واجب الوجود است...» رساله شرح الاحوال، ملاعلی آرانی.

2- (لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ).

مادرت چقدر تو را دوست داشت، او زنی با ایمان بود و مهری آسمانی در قلب پاکش بود، او به مولایش علی (علیه السلام) عشق میورزید، هنوز به دنیا نیامده بودی، شبی از شب‌ها او خوابی عجیب دید. خواب دید که گروهی همراه با یک شخص نورانی نزد او آمدند، او از آنان پرسید: این آقا کیست که این قدر نورانی است؟ آنان در جواب گفتند: این مولایت علی (علیه السلام) است.

وقتی مادر این سخن را شنید، شروع به گریه کرد و رو به آن حضرت کرد و گفت: «آقای من! من از تو عطای کاملی می‌خواهم». حضرت علی (علیه السلام) مستی از جواهر را در دامن او ریخت، آن جواهرات بسیار نورانی بودند. او خیره به آنان شده بود که از خواب بیدار شد.

مدتی گذشت و توبه دنیا آمدی، مادر اسم تو را «علی» نهاد، او همیشه در

حقّ تو دعا می کرد و می گفت: «خدایا! این فرزند مرا کیمیا کن تا دل های مس را طلا کند».

تو توفیق های خود را از برکت دعای مادر می دانی، اگر چه اکنون او از دنیا رفته است ولی همواره به یاد او هستی و او را فراموش نمی کنی.

مادر چقدر مهربان بود، اگر چه دستش از ثروت دنیا کوتاه بود، ولی وقتی مشکلات تو را می دید چنین می گفت: «پسرم! از سختی های روزگار غمگین مباش و بدان آن کس که تو را به من داده است تو را یاری خواهد کرد»، و همین طور هم شد، مولایت علی (علیه السلام) در همه حال تو را یاری کرد و تو با همه سختی ها توانستی مسیر کمال را پیمایی و دانشمندی بزرگ شوی! (1)

\*\*\*

تو جوان بودی و مسیر علم آموزی را ادامه می دادی، با سختی ها روبرو بودی، شبی از شب ها، یکی از استادان تو هم در خواب دید که درختی با شش کوه در خانه شما رویده است، شاخه های بی شمار آن در آسمان پیش رفته است، برگ های آن درخت، سرسبز و بانشاط بودند. (2)

استاد تو این خواب را برای تو بیان کرد، تو این خواب را مژده ای از طرف خدا دانستی که آینده ای درخشان در مسیر علم خواهی داشت، پس بر سختی ها صبر کردی و راه خودت را ادامه دادی.

ص: 14

1- «و والده ماجده حقیر - نور الله مرقدها و عطر الله محتها - مکرر مرا می فرمودند که: از ناهنجاری روزگار و ناسازی فلک دوار دغدغه به خاطرت نرسد که آن کسی که تو را به من لطف نموده، غم تو خواهد خورد و تو را مدد خواهد کرد. چون مکرر این کلمات از آن دوحه اقبال صدور می یافت، روزی از وی استفسار کردم که معنی این سخن که مکرر مانند دُرّ خوش آب آویزه گوش هوش من می نمایی چیست؟ و سرّ این سخن کدام است؟ فرمودند که: پیش از آن که نطفه تو در صدف رحم من قرار گیرد، شبی در خواب دیدم که شخصی نورانی به نزد من آمد و مرا مخاطب به خطاب مرحمت ایاب فرمود. من از جماعتی که در خدمت آن جناب بودم پرسیدم که: این مرد جلیل القدر کیست؟ گفتند: ای کور باطن! آقای خود را نمی شناسی؟! این مولای غالب علی بن ابی طالب است. چون این سخن شنیدم دست امید در دامن وی زدم و شروع در عجز و الحاح کردم که: یا علی! از تو عطای کاملی می خواهم. آن حضرت نظر التفات به جانب من افکنده فرمود که: دامن خود را بگشای. چون دامن را گشودم، مشتت از جواهر در دامن ریخت که نور هر یک بر نور خورشید پرتو افکندی و من در خدمت آن حضرت بودم که از خواب بیدار شدم. بعد از اندک زمانی خداوند عالم تو را به من داد و به این سبب تو را علی نام کردم. و مکرر مرا دعا می کرد و می فرمود که: خداوند! این فرزند مرا کیمیا کن که دل های مس را طلا کند»: رساله شرح الاحوال، ملاعلی آرانی.

2- «و وقتی هم از معلّم خود شنیدم که می فرمود: در خواب دیدم که درخت عظیمی در خانه من سبز شد که شاخ و برگ بسیاری داشت، و آن خواب را تعبیر کردم به این که از شاگردان من کسی به درجه کمال رسد که جمعی کثیر و جمی غفیر از او منتفع شوند و اشاره به حقیر نمودند»: رساله شرح الاحوال، ملاعلی آرانی.

از پدر خود یاد می‌کنی، او تو را به نزد استاد ماهری فرستاد تا علوم دینی را فرا بگیری، چند سال درس خواندی و با زبان عربی، آشنا شدی، این يك قانون است: کسی که بخواهد معارف قرآن و سخنان اهل بیت (علیهم السلام) را فرا بگیرد باید عربی را به خوبی بیاموزد.

چندین سال گذشت، پانزده ساله شده بودی که زلزله شد و سه هزار نفر در زیر آوار کشته شدند، این زلزله باعث شد که اوضاع مردم به هم بریزد، در سال 1157 شمسی «کریم خان زند» که پادشاه ایران بود از دنیا رفت و در کشور، بی‌نظمی حاکم شد. همه این‌ها باعث شد تا پدر در سختی اقتصادی قرار گرفت، او از تو خواست تا به کسب و کار مشغول شوی، ولی تو شیفته تحصیل علم بودی، راه خود را انتخاب کرده بودی، گاهی به کمک پدر می‌رفتی ولی

شب‌ها درس می‌خواندی. پدر به تو گفت: «من تو را در تجارت شریک خود می‌کنم»، ولی تو قبول نکردی.

شب‌ها درس می‌خواندی، پولی نداشتی تا کتاب درسی خودت را خریداری کنی، کتاب را از دیگران به امانت می‌گرفتی و درس می‌خواندی. در این ایام بود که برای دفاع از شهر نیاز به نیرو داشتند، تو شب‌ها برای نگهبانی به بالای بُرج می‌رفتی. دور هر آبادی، قلعه‌ای بود و در زمان ناامنی از بالای دیوار آن قلعه‌ها، نگهبانی می‌دادند. بُرج به اتافی گفته می‌شد که با فاصله در بالای قلعه برای نگهبانی ساخته می‌شد. (1)

تو کتاب خود را همراه خود می‌بردی و در آنجا درس خودت را می‌خواندی، مردم از دیدن تو، تعجب می‌کردند ولی تو شیفته مطالعه بودی حتی در بالای برج در شب زیر نور مشعل‌ها! همه این‌ها حکایت از آینده درخشان تو داشت.

مدتی گذشت، اوضاع روز به روز بدتر می‌شد، تو ناچار شدی به ورامین مهاجرت کردی، دو سال آنجا بودی. (2)

سال 1161 شمسی فرارسید، «آقامحمدخان قاجار» حکومت قاجاری را بنیان نهاد و سپس پایتخت را به تهران منتقل کرد و کم‌کم اوضاع کشور سر و سامان یافت و تو به «آران» بازگشتی و تصمیم‌گرفتی تا کتاب بنویسی. تو شوق عجیبی به نوشتن داشتی، می‌دانستی که خدا به «قلم» سوگند یاد کرده است، پس این مسیر را برگزیدی و هرگز آن را رها نکردی. تا آخر عمر خود، نزدیک به 40 کتاب نوشتی و از خود میراثی ارزشمند به جای گذاشتی. امروز زادگاه تو به آنچه از تو مانده است افتخار می‌کند، کتاب‌های تو، هویت این

ص: 16

---

1- «به خاطر دارم که مکرر، شب‌ها حقیر را می‌بردند به بُرج به جهت کشیک و حقیر، کتاب خود را به میان برج می‌بردم و باهای و هوی بیدار باش کشیک‌چیان، مطالعه می‌کردم و در صبح، به مجمع درس حاضر می‌شدم و تنگی معیشت به حدی بود که اگر اندکی از بسیار آن را ذکر کنم، یقین است که شنونده، حمل بر افترا می‌کند»: رساله شرح لاحول، ملاعلی آرانی.

2- «عرصه معیشت به حدی تنگ شد که راه بیرون شدن از آن، ممکن نبود. لاعلاج، فرار بر قرار اختیار کردم و سفر را بر حَصْر برگزیدم و به ورامین رفتم»: رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرانی.

زادگاه تو «ولایت آران» نامیده می شد، تو درباره مردم آنجا سخن می گویی و مهمترین ویژگی آنها را يك چیز می دانی: «عشق و علاقه به امام حسین (علیه السلام)».

برایم گزارش می کنی که مردم آران در هر محله، حسینیه ای ساخته اند و هر سال، ماه محرم که فرا می رسد برای شهید کربلا، عزاداری می کنند. آنان می دانند که عزاداری برای امام حسین (علیه السلام)، رمز ماندگاری شیعه است. این منطقه (که صد کیلومتر با قم فاصله دارد)، عشق به اهل بیت (علیهم السلام) را از زمان های دور با خود داشته است، قم و اطراف آن، اولین منطقه ای بودند که شیعه شدند و در راه اهل بیت (علیهم السلام) گام برداشتند. (1)

آران، تقریباً چهل رشته قنات داشت، در سمت قبله، رشته کوه کرکس قد کشیده است، زمستان که می شد برف فراوان در کوه ها می نشست، مردم کویر قنات هایی را حفر کرده بودند که آب را از کوهپایه به کویر می آورد. این قنات ها از داخل آران می گذشت و به مزرعه های بیرون آبادی می رفت. در میان هر خانه ای، حوض های آب بود و آب جاری از خانه ها می گذشت. دو قنات از همه قنات ها پر آب تر بود، قنات آران دشت و قنات وشاد.

یکی چشمه ای نامش آران دشت\*\*\* در آن ده ز هر خانه ای می گذشت (2)

مزرعه هایی که در طرف شمال آران واقع اند، بسیار آباد و سرسبز بودند، انواع میوه ها از آن برداشت می شد، در تابستان همیشه بادهایی از طرف شمال به سمت جنوب می وزید. مزرعه ها در سمت شمال قرار گرفته بود و باد خنک از

ص: 17

1- «و اهل آن قریه، به تعزیه داری جناب سیدالشهدا (ع) بسیار مایل و راغبند و مردان تعزیه دار در میان ایشان، بسیار است و در مسجدها که نماز جماعت می کنند، تعزیه جناب سید جوانان اهل بهشت را می گیرند و در سر هر محله از آن، حسینیه ای ساخته اند که هر ساله که محرم می شود، و در دهه عاشورا، اهل هر محله به حسینیه آن محل می روند و لوای تعزیه داری سیدالشهدا بر پا می کنند و زنان تعزیه دار هم دارند که در میان خانه ها از برای زنان تعزیه می گیرند»: رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرانی.

2- نظام وفا آرانی.



آن مزرعه‌ها به آبادی می‌رسید و این باعث می‌شد که هوا بسیار لطیف باشد. آری، در آن روزگار، آران چون بهشتی در دل کویر بود. (1)

تو برابیم از علت نام‌گذاری آران هم سخن می‌گویی، چند هزار سال پیش، اینجا کویر بود و اصلاً آبادی نبود. شخصی به نام «آران» تصمیم گرفت تا قناتی را در اینجا حفر کند. او پول زیادی خرج کرد، قناتی حفر کرد که آب را از رشته کوه‌های کرکس به اینجا می‌آورد. در جایی که آب قنات به روی زمین می‌آمد، دستور داد تا این آبادی را بنا کنند. (2)

آب شیرین و گوارای قنات جاری شد، کم‌کم خانه‌های زیادی ساخته شد و مزرعه‌ای بزرگ و آباد پدیدار شد. مردم به اینجا «آران دشت» می‌گفتند، یعنی دشتی که آران آن را آباد کرد. با گذشت زمان، جمعیت زیاد و زیادتر شد، قنات‌های دیگر هم حفر شد و آبادی بزرگی شکل گرفت. (3)

در کتاب خود از زادگاه خود نیز سخن می‌گویی، اگر چه بعداً از زادگاه خود مهاجرت کردی ولی هر کجا که رفتی «حبّ وطن» را نیز با خود داشتی. از «آران» نوشتی و آن روزگارش را توصیف کردی. من گوشه‌ای از سخنان تو را ذکر می‌کنم: «آران، روستای بزرگی در شش کیلومتری کاشان است. مردم آنجا به عبادت و بندگی خدا، علاقه زیادی دارند، در نماز جماعت‌ها و نماز جمعه شرکت می‌کنند و مسجدهای زیادی در آنجا ساخته اند». (4)

آران قدیم، نماز جمعه هم برگزار می‌شد، این نشان می‌دهد که در قدیم هم، آران جمعیت زیادی داشته است.

ص: 18

1- «و آب آن قریه، آب قنات است و قنوات آن، تمام از طرف قبله است و تقریباً چهل قنات دایر دارد که در سمت شمال آن قریه، زراعت می‌شود، و چون اصل قریه در سمت جنوب مزارع واقع شده، چند قنات آن از میان قریه می‌گذرد و در میان خانه‌ها، حوض‌ها از آجر و چارو ساخته اند که آب جاری در میان خانه‌ها باشد، و انفع آن قنات‌ها نسبت به اهل قریه، دو قنات است که یکی را قنات آران دشت می‌گویند و آن قنات، از سمت جنوب قریه داخل می‌شود و از سمت شمال آن، خارج می‌شود... دوّم، قنات و شاد: که آن هم از یک سمت آن قریه داخل می‌شود و در بسیاری از خانه‌ها جاری می‌شود و بعد از آن، به صحرا می‌رود و زراعت می‌شود»: رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرانی.

2- ابن رُسته اصفهانی، یکی از دانشمندانی است که در علم جغرافیا کتاب مهمی (به زبان عربی) نوشته است. نام کتاب او «الأعلاق النفیسة» می‌باشد. او در سال 282 شمسی در اصفهان زندگی می‌کرد. او در صفحه 153 کتاب خود (چاپ دار صادر - بیروت) مطلبی را (به زبان عربی) می‌نویسد. او چنین می‌گوید: «و تَلَك الْقُصُورُ بَاقِيَةٌ إِلَى هَذَا الْوَقْتِ، يَفْتَخِرُ بِهَا أَعْقَابُهُمْ، مِنْهَا: بَرَازُونَ، بُرْخَوَار، جَرَم قَاسَانَ، صَدْرْدَقَاسَانَ وَ الْآرَانَ...». ترجمه آن، چنین است: «اردستان، محل تولّد انوشیروان است... وقتی انوشیروان برای درس نزد معلّمان خود می‌رفت هشتاد کودک اردستانی همراه او بودند. وقتی او به حکومت رسید، آن هشتاد نفر را به حضور طلبید و آنان را احترام فراوان کرد و فرمان داد تا برای هر کدام از آن‌ها کاخ‌های باشکوهی ساخته شود. آن کاخ‌ها تا این زمان باقی مانده اند و فرزندان آن هشتاد نفر به آن کاخ‌ها افتخار می‌کنند». بعد از این، ابن رُسته از مناطقی که آن کاخ‌ها در آنجا ساخته شده اند، این گونه نام می‌برد: 1 - جَرَم قَاسَانَ وَ صَدْرْدَقَاسَانَ (منظور منطقه گرم و سرد کاشان امروز می‌باشد). 2 - آرَانَ (در رسم الخط قدیم، حرف الف با مدّ را به صورت دو الف می‌نوشتند). او نام ده منطقه دیگر را هم ذکر می‌کند و سپس می‌گوید: «هر کدام از این مناطق، آبادی‌های فراوان دارند».

3- «وبانی آن چنان که در کتاب خلاصة البلدان که از تألیفات میرزا صفی قمی است، مسطور است، آران بن قاسان اکبر بوده است که

پدر او - که قاسان اکبر باشد - بنا بر قولی، بانی اصل بلده کاشان بوده است و آران مذکور، آن قریه را بنا کرد و به اسم خود، موسوم ساخت و گویا همان قنات مزرعه آران دشت را هم آران بن قاسان جاری نموده باشد و به اسم خود مسمّا کرده باشد، یعنی دشت آران»: رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرانی.

4- . «و آران، بر وزن فاران، اسم قریه عظیمی است از قُرای کاشان و مسافت آن با اصل بلده کاشان، تقریباً یک فرسخ می شود و اهل آن، به عبادت و طاعات، رغبت تمامی دارند و به نماز جمعه و جماعت، بسیار مایل اند و به این تقریب، مساجد عالیه دارد...»: رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرانی.

تو به این خانه کوچک پناه برده بودی، در خلوت خودت قلم می زنی و کتاب می نویسی، هرگز وابسته به جایی نشدی، و زهد و تقوا پیشه کردی.

«آقا محمدخان قاجار» بر ایران حکومت می کند، عدّه ای به دربار او می روند و از این طریق به نوایی می رسند، ولی این چیزها به گروه خون تو نمی سازد، تو هرگز ریزه خوار کسی نمی شوی، راه علمای راستین را ادامه می دهی، اصالت حوزه های شیعه را حفظ می کنی، بر سختی ها صبر می کنی ولی دین خودت را به دنیا نمی فروشی.

در تنگدستی هستی ولی هرگز آبروی فقر را نمی بری، می دانی که فقر، فخرِ آزادگان بوده است، امور زندگی ات به سختی می گذشت، گاهی نانی به دست می آمد و گاهی آن هم فراهم نمی شد.

تورا خودت را ادامه می دادی، مطالعه، تحقیق و نوشتن، راه تو بود، گرسنگی های طولانی هم نتوانست اراده تو را سست کند، بیشتر وقت ها، غذای تو، يك قرص نان بود که گاهی از آن هم محروم بودی و گرسنگی می کشیدی، تو خدمت به مکتب اهل بیت (علیهم السلام) را بر همه دنیا برتری می دادی، همیشه خدا را سپاس می گفתי برای این که به تو توفیق داده بود در دفاع از مکتب تشیع بنویسی. تو باور داشتی که اهل بیت (علیهم السلام) به هر کسی اجازه نمی دهند برایشان بنویسد. (1)

\*\*\*

با سختی های فراوان روبرو بودی، به اندازه ای گرفتار سختی ها شده بودی که اگر مقداری از آن را ذکر کنی، کسی آن را باور نمی کند! (2)

آری، انسان های معمولی نمی توانند باور کنند که يك نفر در کوران سختی ها، باز هم مسیر علم و دانش را ادامه بدهد.

مُلاّعلی! زمانه خیلی عوض شده است، ما چقدر به سبک زندگی تو نیاز داریم، چقدر محتاج نوع نگاه تو به زندگی هستیم، حوزه های ما چقدر نیازمند به این هستند که تو را بشناسند. امروزه من بعضی از طلبه های جوان را می بینم که به درس، بحث و مطالعه کمتر اهمیت می دهند، آنان خیال می کنند باید همه امکانات را داشته باشند تا درس بخوانند! نمی دانم این فکر از کجا در ذهن آنها افتاده است.

مُلاّعلی! این قانون خداوند است، این يك حدیث قدسی است که خدا

ص: 20

1- . «از آن جا به آران معاودت کردم و باز مشغول درس و بحث بودم، و لیکن باز امر معیشت بسیار تنگ بود و گذران به صعوبت می شد و به نوعی تنگ می گذشت که گاهی پارچه نانی به دست می آمد و گاهی آن هم میسر نمی شد و حقیر، تن به قضای حضرت آفریدگار در داده بودم و دست از تحصیل بر نمی داشتم»: رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرانی.

2- . «در صبح، به مجمع درس حاضر می شدم و تنگی معیشت به حدی بود که اگر اندکی از بسیار آن را ذکر کنم، یقین است که شنونده، حمل بر افترا می کند»: رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرانی.

می گوید: «من علم را در سختی قرار دادم و مردم آن را در راحتی می جویند».(1)

\*\*\*

مُلاعلی! تو به زندگی چگونه نگاه می کردی که در اوج سختی ها هم کم نیامدی؟ گرسنگی کشیدی اما مسیر خود را ادامه دادی؟

تو دنیا را به خوبی شناختی، می دانستی که برای چه به این دنیا آمده ای، می دانستی که بلاها و سختی ها، هدیه ای از طرف دوست است...

وقتی من دنیا را عشرتکده می دانم، برای چه بخواهم از اینجا هجرت کنم؟ وقتی دنیا، معشوق من شده است و من خود را کوچک تر از دنیا می بینم و در شوق رسیدن به جلوه های آن هستم، معلوم است که دنیا، هدف من می شود و به آن دل می بندم.

تو به این یقین رسیده بودی که دنیا يك راه است و آمده ای که بروی، پس سختی ها برایت شیرین بود زیرا باعث می شد شیفته دنیا نشوی، خدا این دنیا را برای دوستان خود، «خانه بلا» قرار داد تا آنها اسیر دنیا نشوند و به آن وابسته نگردند؛ به همین دلیل، «هر که در این بزم مقرب تر است، جام بلا بیشترش می دهند».

\*\*\*

مُلاعلی! برایم سخن بگو! مهمترین درس زندگی تو، زیبا دیدن سختی هاست. برایم سخن بگو! من می ترسم که راه را گم کنم، چه شد که

ص: 21

---

1- . وضعت العلم فی الجوع و الجهد و الناس یطلبونه بالشبعة و الراحة فلا یجدونه...: بحار الانوار ج 75 ص 453.

این گونه برگرسنگی و سختی ها، صبر کردی؟

تو باور داشتی که خدا روح انسان را ابتدا در ملکوت آفرید، سپس آن را به این دنیایِ خاکی آورد، روح انسان در ملکوت، قدرتی عجیب و استعدادی شگرف داشت، خدا می دانست اگر روح انسان در ملکوت بماند، دچار غرور می گردد و این غرور سبب می شود تا او از کمال و سعادت فاصله بگیرد. در ملکوت، هیچ محدودیتی وجود نداشت، هرچه روح انسان می خواست برای او آماده بود. آن دنیا، دنیایِ برتر بود و زمینه سختی ها و بلاها در آنجا وجود نداشت. خدا انسان را به این دنیایِ مادی آورد تا با محدودیت ها و مشکلات روبه رو شود و به درجه پختگی برسد. انسان در این دنیا به گرسنگی، تشنگی، فقر و بیماری مبتلا می شود و این سختی ها، درمان غرور روح انسان است.

انسانی که در دنیای ملکوت، پادشاهی می کرد، در این دنیا گرسنگی و سختی می کشد، این باعث می شود غرور او درمان گردد، این برنامه ای است که خدا برای سعادت روح انسان قرار داده است.

تو به این راز، آگاهی پیدا کرده بودی، سختی ها را نعمت می دانستی و بر آن شکر می کردی، تو راز زندگی دنیا را کشف کرده بودی و می دانستی که انسان برای راحتی و آسایش به این دنیا نیامده، بلکه آمده است تا درد او درمان شود و بار دیگر به ملکوت بازگردد. (1)

\*\*\*

مُلاَعَلی! ممنون تو هستم که مرا با فلسفه زندگی آشنا کردی، وقتی با تو آشنا

ص: 22

---

1- . لایّی علة جعل الله عزّ وجلّ الأرواح في الأبدان بعد كونها في ملكوته الأعلى في أرفع محلّ فقال: إنّ الله تبارك و تعالی علم أنّ الأرواح فی شرفها و علوها متی ما تُركت علی حالها نزع أكثرها إلى دعوی الربوبیة...: علل الشرایع، ج 1، ص 15; بحار الأنوار، ج 58، ص 133.

شدم، راز زندگی دنیا را دانستم. در اینجا خاطره ای را می نویسم: يك روز برای عیادت دوستی به بیمارستان رفته بودم، او مدتی دچار ناراحتی گوارشی شده بود و درد زیادی را تحمل کرده بود، وقتی کنار او نشسته بودم، پرستار نزد او آمد و گفت: «دکتر قبول کرد شما را جراحی کند!».

اینجا بود که اشک شوق از چشمان دوست من، جاری شد و گفت: «خدا پدر و مادرش را رحمت کند، خدا به او خیر دنیا و آخرت را بدهد.» وقتی اشک شوق را در چشمان او دیدم به فکر فرورفتم که دوست من چه می گوید؟!!

دکتر می خواهد چاقو دست بگیرد و شکم او را پاره کند، اما او اشک شوق می ریزد! چرا او اعتراض نمی کند؟ چرا او از دکتر تشکر می کند؟

وقتی من فهمیدم که آن دکتر، بسیار حاذق است و به هرکس نوبت جراحی نمی دهد، وقتی فهمیدم که دوستم به چند دکتر مراجعه کرده و کسی علت درد او را نفهمیده، وقتی فهمیدم که این دکتر توانسته بیماری او را تشخیص دهد و اکنون موافقت کرده است او را جراحی کند، علت خوشحالی دوستم را فهمیدم.

دوست من به استقبال درد جراحی رفت! او از دکتر تشکر کرد، او دیگر درد جراحی را نمی دید، بلکه شفای خود را می دید. او در این درد، راحتی را می دید! آن روز به فکر فرورفتم، من اسیر دنیا می شوم و به آن دل بسته ام، خدا این بیماری مرا تشخیص می دهد و برای من، بلایی می فرستد تا من درمان شوم، آیا من اعتراض می کنم یا شکیبایی می ورزم و شکر می کنم؟

مُلاعلی! خوشا به حال تو که به این مقام رسیده بودی، مقام شکر بر بلا!

تو در این دنیا به آرامش واقعی رسیده بودی، آری، من هم باید راه تو را بروم، نباید به دنیا دل ببندم، من برای ماندن نیامده ام، اگر بمانم، نابود می شوم. من باید مانند آب جاری باشم، باید راه را ادامه بدهم، این ضربه های بلاست که مرا از عشق ها و بت ها جدا می کند، من به این ضربه ها نیاز دارم.

من از سختی ها رنج می برم و از بلاها درد می کشم؛ زیرا خود و خدا را نشناخته ام. وقتی من بفهمم يك مسافر هستم و آماده ام تا بروم، دنیا را به گونه ای دیگر می بینم و کمتر رنج می برم.

ص: 24



در زادگاه خود مشغول تحقیق، درس و نوشتن بودی، مدتی گذشت، روزی از روزها تصمیم گرفتی تا به کربلا سفر کنی، عشق زیارت امام حسین (علیه السلام) در دل تو شوری افکنده بود، در سال 1173 شمسی با کاروانی همراه شدی و به عراق سفر کردی، بر این باور بودی که زیارت امام معصوم، تجدید پیمان با اوست، پس با شوقی فراوان به سوی نجف، کاظمین، سامرا و کربلا رفتی. دوست داشتی که در آنجا بمانی ولی شرایط آماده نبود و بعد از زیارت به وطن بازگشتی. (1)

در آران به تحقیق و نوشتن ادامه دادی، چهار سال گذشت، تو برای شاگردان خویش درس می گفتی، چند کتاب برای آنان نوشتی تا راحت تر بتوانند علوم دینی را فرا بگیرند. در مسجد، امام جماعت بودی و مردم را از علم خویش

ص: 25

---

1- «در همین سال به سفر فیض اثر کربلای معلّی مشرف شدم و می خواستم که در آن جا تحصیل کنم، آن هم میسر نشد. معاودت کردم به وطن و در اوّل ذی حجة الحرام همین سال»: رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرانی.

بهره مند می ساختی. بعد از آن، به کاشان رفتی و یک سال در آنجا ماندی.

سال 1177 شمسی فرارسید، بار دیگر به کربلا رفتی، این بار شرایط برایت فراهم شد که در آنجا بمانی و از استادان بزرگ بهره بیشتری بگیری. تو نزد بزرگ ترین عالم جهان شیعه که به «سیدمجاهد» مشهور بود شاگردی کردی و از علم او، بهره فراوان بردی.

در کربلا کتابی نوشتی و آن را به استاد خود نشان دادی، استاد تو از آن کتاب، تعریف زیادی کرد و از دیگران خواست تا از آن کتاب، برای خود نسخه ای بنویسند و از آن استفاده کنند. اسم آن کتاب، «قَالِعَةُ الشَّيْبَةِ» بود و در آن، درباره مسأله ای فقهی در باب طهارت و نجاست، سخن گفتی. (1)

دو سال در کربلا ماندی، در کنار حرم امام حسین (علیه السلام) از فیض معنوی نصیب فراوان بردی، به آنجا رسیدی که احساس کردی خوشه های علم را برچیده ای و نیاز به حضور در درس استاد نداری به زادگاه خود بازگشتی و برای جمعی از شاگردان خود که در آران بودند، درس اصول و فقه را آغاز کردی. تو دیگر به درجه «اجتهاد» رسیده بودی و نوشتن برای تو جذابیت زیادی داشت، در کنار درس گفتن به نوشتن هم مشغول بودی، هم در فقه کتاب می نوشتی و هم در تاریخ. به تاریخ هم علاقه داشتی، دوست داشتی بدانی گذشتگان که در روی این زمین حکومت کردند به چه سرنوشتی مبتلا شدند، پایان ظلم و ستم ها چه بود، شنیده بودی که حکومت با کفر می ماند ولی با ظلم نمی ماند، کتاب های تاریخی را می خواندی و گاهی در موضوع تاریخ هم مطالبی می نوشتی. (2)

ص: 26

1- «دوباره مصمم به سفر عتبات عالیات شدم و در آن جا ماندم و در خدمت عمدة العلماء و زبدة الفضلا، جامع الأصول و الفروع، سیّد المحققین، امیر سید علی طباطبایی به مباحثه فقه و اصول فقه پرداختم و گاهی هم به مجمع عمدة المتبحرین، الحبر المعتمد آقا سید محمد، مخدوم زاده آن بزرگوار، حاضر می شدم و از او نیز استفاده قواعد اصولیه و فقهیه می کردم و در آن جا شروع به نوشتن ینابیع الأصول نمودم و قدری از آن نوشتم و رساله عجاله الحائریه را نیز در آن جا نوشتم و رساله قالعة الشَّيْبَةِ را نیز در آن جا نوشتم و چون آن رساله به اتمام رسید، به نظر کیمیا اثر آن بزرگوار رساندم و بسیار تحسین فرمودند و شاگردان خود را مأمور به استنساخ آن نمودند و از آن رساله نسخه برداشتند»: رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرانی.

2- «چون در سنه 1215 از کربلای معلّاً برگردیدم و خود را از تحصیل و استفاده مستغنی دیدم، بنای تعلیم و افاده گذاردم، و زمان فرصت خود را به شرحی که در مقدمه، سمت گزارش خواهد یافت، تقسیم نمودم. جلّ اوقات را - بعد از عبادت مجیب الدّعوات - صرف مباحثه و تصنیف کتب اصولیه می کردم و بعض اوقات خود را صرف نوشتن جواب مسائل وارده می نمودم و در اوقات فرصت و بیکاری به نوشتن بعض حکایات سلف و تواریخ و سیر ملوک ما تقدم مشغول می بودم و در بعض اوقات به نوشتن مسائل متفرقه از نحو و اصول و تفسیر و غیر اینها اشتغال می داشتم»: رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرانی.

در سال 1180 شمسی وهابی ها از عربستان با سپاهی به سوی کربلا هجوم آوردند، آنها کربلا را محاصره کردند، شیعیان به دفاع از شهر پرداختند ولی نیروهای وهابی ها زیاد بود، آنها دیوار دور شهر را خراب کردند و وارد شهر شدند و مردم را در کوچه و بازار و خانه ها به قتل رساندند، گروهی از علما را به شهادت رساندند و کتاب های شیعه را آتش زدند.

در این حادثه، بیش از دو هزار نفر، مظلومانه به خاک و خون کشیده شدند. بعد از آن، وهابی ها به حرم امام حسین (علیه السلام) هجوم بردند و آنجا را ویران ساختند و طلا و جواهرات قیمتی را که در حرم بود غارت کردند و به سرعت به سوی عربستان بازگشتند.

خبر این حادثه دردناک به گوش شیعیان رسید و موجی از غم و اندوه را پدیدار ساخت، وهابی ها که به تازگی در عربستان قدرت را به دست گرفته بودند بر آن بودند تا به خیال خود، مکتب شیعه را نابود کنند و کاری کنند که مردم دیگر به زیارت امام حسین (علیه السلام) نروند، آنان نمی دانستند که عشق به امام حسین (علیه السلام) هرگز از دل های شیعیان زدوده نمی شود. (1)

تابستان سال 1181 شمسی فرا رسید، هوا بسیار گرم شد، برای همین تصمیم گرفتی تا به امر استادت به «نراق» سفر کنی و نزد «مُلاًاحمد نراقی» بروی، از آران تا نراق 80 کیلومتر است. وقتی به آنجا رسیدی مُلاًاحمد نراقی (که از بزرگ ترین علمای عصر خود بود) از آمدن تو به آنجا بسیار خوشحال

ص: 27

1- . «در یوم عید غدیر این سال طایفه یاغیه باغیه طاغیه وهابیه که سردار و امیر ایشان سعود نامسعود مردود درگاه خدای ودود بود، بر سر کربلائی معللاً لشکر نابود کشید و بعض محلات آن ولایت با برکت را تسخیر و قتل و غارت کرد و داغ شهادت حضرت سیدالشهدا را تازه نمود و بسیاری از سادات عظام و علمای ذوی الاحترام و طلاب علوم ائمه دین را به قتل رسانید و کتب علمیه تلف نمود. قتلهم الله!»:  
رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرانی.

هدف تو آن بود که نوشتن خود را ادامه بدهی، در نراق کتابی را که مشغول نوشتن آن بودی، تمام کردی. تابستان که تمام شد به آران بازگشتی و برای شاگردان خود، درس را آغاز نمودی. گاهی نامه ای برای مُلّا احمد نراقی می نوشتی و درباره مسأله علمی با هم گفتگو می کردید، تو گاهی با نهایت احترام، نظر او را نقد می کردی.

در این هنگام نوشتن «المقاصد المهمّة» را شروع کردی، این کتاب را به زبان عربی نوشتی و موضوع آن، «اصول فقه» بود، علمی که به واسطه آن می توان احکام را از قرآن و احادیث استنباط کرد. (1)

تابستان بعد هم باز به نراق رفتی، مُلّا احمد نراقی که از علم سرشار تو آگاهی داشت از تو خواست تا به سؤالات فقهی که مردم برای او می فرستند پاسخ بدهی. تو سخن او را قبول کردی و مدّتی که آنجا بودی این مسؤولیت را به عهده داشتی. (2)

مُلا احمد نراقی در تو این شایستگی را می بیند که به تو «اجازه روایت» بدهد. اجازه روایت چیست؟

با ارزش ترین میراث شیعه، سخنان پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) است که از نسلی به نسل دیگر، منتقل شده است. استادان به شاگردان مخصوص خود اجازه ای می دادند که آنان نیز بتوانند آن حدیث اهل بیت (علیهم السلام) را برای دیگران نقل کنند.

هر استاد از استاد خودش اجازه روایت دارد تا به زمان امام معصوم برسد، وقتی شاگردی این اجازه را از استادش دریافت می کند، در سلسله کسانی که

ص: 28

1- «هوای آران که مسقط رأس حقیر است، بسیار گرم شد، عزم مسافرت به قریه نراق بر خود مصمّم کردم و از آران به آن جا دو منزل مسافت دارد و در آن جا به خدمت افضل الفضلاء و اعلم العلماء، جامع المعقول و المنقول، حاوی الفروع و الأصول، مولانا و شیخنا المعتمد آخوند ملا احمد نراقی مشرف شدم و از صحبت آن بزرگوار، استفاده بسیار از برای این بی بضاعت حاصل شد. و در این سال، در قریه نراق شروع به تصنیف کتاب مقاصد المهمّة که در اصول نوشته ام، نمودم»: رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرانی.

2- «در فصل تابستان که هوا بسیار گرم شد، باز به امر عالی جناب شیخنا التّراقی، مصمّم سفر نراق شدم و در مدّتی که در خدمت آن عالی جناب به سر می بردم، فتاوایی که از اطراف و اکناف از برای آن عالی جناب می آوردند، آن عالی جناب به حقیر محوّل می فرمودند و حقیر هم به قدر قوّه، سعی در استنباط مسائل می کردم و فتاوا را می نوشتم و مردم می بردند»: رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرانی.

حدیث را روایت کرده اند واقع می شود و آن شاگرد هم بعداً می تواند به شاگردان خودش (که از نسل بعدی هستند) این اجازه را بدهد. نکته مهم این است که اجازه روایت یکی از روش های بسیار مؤثر برای مقابله با احادیث دروغین بود، زیرا شاگرد حق ندارد هر حدیثی را که می شنود نقل کند، بلکه فقط اجازه نقل روایاتی را دارد که از استادش اجازه روایت آن را گرفته است.

به هر حال، مُلاً احمد نراقی به تو اجازه روایت می دهد و در ابتدای آن، درباره تو چنین می نویسد: «مُلاً علی آرنی از کسانی است که در تحصیل علم، تلاش زیادی نمود و در علم و دانش به جایگاهی بلند رسید. او از فضل و کمالات علمی و معنوی بهره مند است و خدا به او توفیق فراوان داده است. او عالمی بسیار دانا و محققى فهیم است. او درك عمیق و هوش فراوان دارد و فرزانه ای باتقوا است...» (1).

\*\*\*

فصل پاییز فرا رسید، کاروانی از آران به سمت کربلا می رفت و مسیر عبور آنان از نراق بود، آنان وقتی به نراق رسیدند از تو خواستند تا همراه آنان به کربلا بروی. بیش از يك سال از حادثه هجوم وهابی ها به کربلا گذشته بود و مردم عراق توانسته بودند وهابی ها را عقب برانند، کاروان های زیارتی بار دیگر به سوی کربلا عازم می شدند. تو پیشنهاد آنان را قبول کردی و با دنیایی از شوق به زیارت امام حسین (علیه السلام) رفتی. (2)

این سومین سفر تو به کربلا بود، من نمی توانم سختی های سفرهای آن روز

ص: 29

---

1- . وکان ممن جدّ فی الطلب وبذا الجهد فی هذا المطلب و حصل من العلم شطرا وافیا جزیلاً و بلغ من التفقه مبلغا كاملا جلیلا الفاضل النبیل المؤید و الكامل الجلیل المسدّد... الصالح الزکی و الورع التقی مولانا محمد علی بن محمد حسن الکاشارنی الشهیر بعلی الآرنی...»: اجازه معنونه.

2- . «تا فصل پاییز آن سال که قافله زوّار عتبات عالیات از قریه آران به آن جا عبور نمودند، از حقیر خواهش نمودند که به همراه ایشان به کربلای معلّا مشرف شوم. حقیر هم قبول کردم و از آن جا مصمّم سفر فیض اثر کربلای معلّا شدم»: رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرنی.

را به تصویر بکشم، سفر به کربلا با امکانات آن روز، واقعاً سخت بود، ولی تو سه بار به این سفر رفتی، تو عشق به امام حسین (علیه السلام) را به همه نشان دادی.

تو این سخن امام باقر (علیه السلام) را شنیده بودی که فرمود: «اگر مردم می دانستند چه فضیلتی در زیارت امام حسین (علیه السلام) است، از شدت شوق، جان می باختند و هر لحظه در حسرت آن بودند».<sup>(1)</sup>

آری، زیارت، بهترین عمل است، کسی که به کربلا می رود در واقع می خواهد به امام حسین (علیه السلام) بگوید: «من در راه شما هستم، همه هستی ام در خدمت شما و مکتب شماست، آمده ام تا با شما بیعت کنم و در لشکر حقّ باشم و راه مبارزه با ظلم و ستم را ادامه دهم، آماده ام تا بر سر ظالمان فریاد بکشم».

این سخن هم از امام صادق (علیه السلام) است: «خدا به زائران امام حسین (علیه السلام) افتخار می کند و به فرشتگان آسمان ها می گوید: آیا زائران حسین را می بینید که به زیارت او آمده اند؟ بدانید که من کرامت خویش را بر آنان واجب کرده ام».

ص: 30

---

1- . لو علم الناس ما في زيارة الحسين من فضل لماتوا شوقاً وتقطعت أنفسهم عليه حسرات: كامل الزيارات ص 142، بحار الانوار 101 ص 98.

به زادگاه خود باز می‌گردد، از سال 1181 شمسی تا 1185 شمسی در زادگاه خود بودی، با جمعی که از گلپایگان بودند، آشنا شده بودی، دوبار به روستای «کُنجدجان» در اطراف گلپایگان سفر می‌کنی. این روستا با گلپایگان 15 کیلومتر فاصله دارد. (امروزه این روستا با چند روستای دیگر، شهری به نام گلشهر را تشکیل می‌دهند).

مردم آنجا بسیار مهمان نواز، باصفا و مهربان بودند و به گرمی از تو پذیرایی کردند، تو مدتی در آنجا ماندی و سپس به آران بازگشتی. در این پنج سال به نوشتن مشغول بودی، کم کم آوازه علم و فضل تو بالا-گرفت و این باعث مشکل بزرگی برای تو شد، تو به حسادت بدخواهان گرفتار شدی. (1)

دوست نداشتی که جزئیات این ماجرا، آشکار شود، پس من هم به این مقدار

ص: 31

---

1- . «و به بعضی تقریبات، دل حقیر هم از ماندن در وطن، سرد شده بود و حسد بعضی حساد نسبت به این اقلّ عباد، از حدّ اعتدال بیرون» رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرانی.

بسندہ می کنم و چنین می گویم: «عده ای به تو حسادت ورزیدند و دل تو را خون کردند...».

آری، خیلی از این مردم روزگار، تو را در حدّ يك امام جماعت می شناسند و بس! دویست سال بعد مردم کم کم تو را خواهند شناخت. یادم نمی رود وقتی اولین بار کوه دماوند را از نزدیک دیدم، عظمت این کوه وقتی در کنارش بودم جلوه نداشت، يك روز زمستانی نزدیک غروب که به کویر رفته بودم از فاصله دویست کیلومتری، کوه دماوند را دیدم، نور خورشید بر برف های آن تابیده بود، آنجا بود که مات و مبهوت عظمت کوه دماوند شدم، آری، برای درك عظمت کوه باید از آن فاصله گرفت، شخصیت های بزرگ هم این طوری هستند، وقتی مردم از آنها فاصله می گیرند، عظمت آنان را درك می کنند، مردم زادگاه من باید دویست سال از تو فاصله بگیرند...

مدّتی با آن کسانی که به تو حسادت میورزند مدارا می کنی، ولی می بینی که این حسادت آنان از حدّ و اندازه خارج شده است، پس به خلوت خویش پناه میبری و از شرّ آن حسودان به خدا پناه میبری.

(وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ)

آری، قرآن در سوره فلق از پیامبر می خواهد از شرّ حسودان به خدا پناه ببرد، کافران به پیامبر حسادت می ورزیدند و می گفتند: «چرا خدا او را به پیامبری انتخاب کرده است؟ محمد فقیر است و دستش از مال دنیا خالی است، چرا او برای این مقام انتخاب شده است؟ خدا باید ما را انتخاب می کرد».

آری، آنان می دانستند که حقّ با پیامبر است، معجزه قرآن را دیده بودند، امّا



به او حسادت می ورزیدند.

تو گرفتار حسادت عده ای می شوی ولی با بزرگواری با آنان رفتار می کنی، هرگز نامی از آنان که در حق تو دشمنی می کنند نمیبری، در زندگی نامه خود به این بسنده می کنی که گرفتار حسادت حسودان شده ای. این نشانه بزرگواری توست.

به راستی گناه تو چیست؟ تو قلم توانایی داری و ده ها کتاب نوشته ای، دیگران در کنار تو، احساس حقارت می کنند، تو حقارت آنان را به تصویر کشیده ای، چه گناهی از این بالاتر! آنان با تو دشمنی می کنند تا دیده نشوی و کسی تو را نشناسد، آن وقت است که آنها می توانند بزرگی کنند. اگر آثار و کتاب های تو در جامعه جلوه گر شود، اگر علم و دانش تو هویدا شود، کوچکی آنان در نظر مردم، آشکار خواهد شد!

هر روز برای تو مشکلی ایجاد می کنند، مردم هم که دهن بین هستند، تو در فکر هستی که چه کنی؟ حسد بلاي این جامعه است، آن حسودان به جای این که نیروی خود را صرف کسب کمال کنند، بیشتر به فکر کوبیدن تو هستند، ولی تو به دفاع خود نمی پردازی، به خلوت خود پناه میبری، همان زیرزمین نمناک. تو هرگز استعداد، وقت و نیروی خود را صرف دفاع از خود نمی کنی، زیرا می دانی که اگر بخواهی از خود دفاع کنی، وقتی برای نوشتن، تحقیق و پژوهش نخواهی یافت. اصلاً حسودان به دنبال همین هستند که تمرکز تو را به هم بزنند و نگذارند بنویسی و تعداد کتاب هایت بیشتر و بیشتر شود و آوازه علم تو، فراگیر گردد. سرانجام تو به فکر مهاجرت به گلپایگان می افتی، تصمیم

ص: 33

می گیری تا استخاره کنی. هر راهی را که خدا پیش پای تو بگذارد، همان را انجام بدهی، از يك طرف به وطن خویش علاقه داری، از طرف دیگر، شرایط را برای ماندن مناسب نمی بینی!

سرانجام استخاره می کنی، جواب استخاره واضح و روشن است، باید به گلبایگان مهاجرت کنی و زادگاه خویش را ترك کنی، باید از شرّ عدّه ای تنگ نظر به جایی بروی که قدر تو را می دانند و به فضل و علم تو بها می دهند، تو در چهل و سه سالگی از زادگاه خود هجرت می کنی... (1)

\*\*\*

ملاّعلی! ممنون تو هستم که درس بزرگی به من دادی، برایم گزارش دادی که در گذشته هم این حسدها بوده است و تو به آن مبتلا شدی، این حکایت همه دوران ها است و چیز تازه ای نیست. تو به من یاد دادی که راه خود را بیمایم و وقت خود را درگیر تنگ نظری ها و دفاع از خود نکنم، انسانکوچک، دشمن ندارد، کسی که بزرگ می شود، دشمن پیدا می کند، چقدر این سخن به دل می نشیند: «ما ز یاران، چشم یاری داشتیم / خود غلط بود آنچه می پنداشتیم».

ملاّعلی! اگر چه دل من از سخن های ناروایی که گفته اند خون است، آنان بارها دلم را شکسته اند و اشک بر چشمانم جاری کرده اند، ولی به تو اقتدا می کنم. تو هرگز اجازه ندادی سخن دیگران، تو را از راهی که انتخاب کرده بودی باز دارد، تو آبروی حسودان را نبردی و از آنان در هیچ کجا نام ذکر نکردی، ولی اصل ماجرا را بازگو کردی تا آیندگان بدانند که ریشه خیلی از

ص: 34

---

1 - «و بعد از مراجعت از آن سفر، باز مدّتی در قریه آران که موطن اصلی و مسقط رأس حقیر است، به سر می بردم که در این خلال، جمعی از اهل کنجدجان که اسم قریه ای است از قرای گلبایگان و به تقریبی با حقیر، رابطه آشنایی به هم رسانیده بودند، خواهش کردند که حقیر به قریه کنجدجان روم... بعد از استخاره ذات الرقاع، مصمّم هجرت به آن قریه شدم و در روز چهاردهم شهر رجب المرجّب 1219، تنها و بی رفیق، موسی وار از ترس فراعنه، زحمت سفر را بر راحت حَضَر اختیار کردم و از قریه آران به همراه چند نفر چاروا دار، روانه جانب قریه کنجدجان شدم»: رساله شرح الاحوال، ملاّعلی آرانی.

حرف و حدیث هایی که در جامعه است، همین حسد است، اگر حسد نبود، آبروی هیچ مؤمنی برده نمی شد چرا که حرمت مؤمن از حرمت کعبه بالاتر است!

\*\*\*

آیه 100 سوره نساء را می خوانم، آنجا که قرآن اشاره می کند که خدا کسی را که از خانه و کاشانه اش کوچ می کند و مهاجر راه او می شود، دوست دارد، زیرا او از همه وابستگی ها رها شده و به سوی روشنایی رفته است. (1)

آری، هر کس در راه خدا از وطن چشم بپوشد و مهاجرت کند، راه گریز و پناهگاهی می یابد و به آرامش می رسد. مهاجرت یعنی کسی برای حفظ دینش، از وطنش جدا شود، خدا چنین کسی را دوست دارد و به این کار او ارزش می دهد، سعادت يك مهاجر، در رسیدن نیست، در همان نقطه حرکت است، وقتی که او از خانه اش به قصد مهاجرت برای خدا خارج می شود، دیگر آسمانی شده است...

ص: 35

---

1- . (وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا).

مُلاّعلی! برای مهاجرت به گلپایگان استخاره کردی، از تو یاد گرفتم که برای کارهای مهم زندگی خویش استخاره کنم، این سبک زندگی تو بود، تو عالمی فرزانه بودی و برای این کار مهم، استخاره کردی، من هم راه و روش تو را الگوی خویش قرار می دهم.

می دانم که استخاره بعد از اندیشه و مشورت است، اگر بخواهم کاری انجام دهم، اول باید پیرامون آن فکر کنم، با کسانی که تجربه دارند مشورت کنم ولی اگر تحیر من برطرف نشد، استخاره نمایم.

روشن است که استخاره برای این است که آیا من يك کار را انجام بدهم یا نه. وقتی استخاره کردم معلوم می شود که آن کار برای سعادت دنیا و آخرت من خوب است یا نه. من نباید از استخاره انتظار داشته باشم که آینده را برایم بازگو

کند. مثلاً استخاره نمی تواند بگوید که آیا در يك امتحان قبول می شوم یا نه.

نکته دیگر این که تو استخاره «ذات الرقاع» را انجام می دهی، این نوع استخاره بسیار رهگشا است و جواب آن واضح و روشن است. بعضی ها با قرآن استخاره می کنند و نمی توانند آیه ای که در جواب استخاره آمده است تفسیر و تحلیل کنند و به مشکل برخورد می کنند، ولی استخاره ای که تو آن را انجام داده ای این مشکل را ندارد.

سیدبن طاووس یکی از علمای بزرگ شیعه است، او يك کتاب درباره این موضوع نوشته است و در آنجا می گوید: «این استخاره، لطفی از طرف خداوند بر شیعیان می باشد و به جاست که شیعیان از آن بهره بیشتری ببرند». او تأکید می کند که هر کاری که با توجه به این استخاره انجام شود حتماً خیر و مصلحت دنیا و آخرت را به دنبال دارد. (1)

حالا این استخاره را چگونه باید انجام بدهم؟ اصل این استخاره از کجاست؟ آیا من کتاب «کافی» را می شناسم؟ این کتاب، معتبرترین کتاب شیعه است، هیچ کتابی همانند آن اعتبار ندارد، علمای شیعه به این کتاب بسیار اهمیت می دهند، شیخ کلینی این کتاب را در قرن چهارم هجری نوشته است. در کتاب کافی ج 3 ص 470 حدیثی را از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در آن حدیث، آن حضرت راه و روش این استخاره را به یکی از یاران خود یاد می دهد. چگونگی این استخاره را در آخر همین کتاب ذکر می کنم، تا علاقمندان به تو بتوانند از آن بهره ببرند. (2)

ص: 37

1- . سیدبن طاووس کتابی به نام «فتح الابواب» درباره همین استخاره ذات الرقاع دارد، او اسراری را در این کتاب بیان کرده است، مطالعه این کتاب را به همگان توصیه می کنم.

2- . إذا أردت أمراً فخذ ست رقاع فاكتب في ثلاث منها: بسم الله الرحمن الرحيم خيرة من الله العزيز الحكيم لفلان بن فلانة افعله، وفي ثلاث منها: بسم الله الرحمن الرحيم خيرة من الله العزيز الحكيم لفلان بن فلانة لا تفعل، ثم ضعها تحت مصلاك ثم صل ركعتين فإذا فرغت فاسجد سجدة وقل فيها مائة مرة: أستخير الله برحمته خيرة في عافية ثم استو جالساً وقل: اللهم خر لي واختر لي في جميع أموري في يسر منك وعافية ثم اضرب بيدك إلى الرقاع فشوشها وأخرج واحدة، فإن خرج ثلاث متواليات افعل فافعل الامر الذي تريده وإن خرج ثلاث متواليات لا- تفعل فلا تفعله وإن خرجت واحدة افعل والأخرى لا تفعل فاجرح من الرقاع إلى خمس فانظر أكثرها فاعمل به ودع السادسة لا تحتاج إليها: الكافي ج 3 ص 470، تهذيب الاحكام ج 3 ص 181، وسائل الشيعة ج 8 ص 78.

تو استخاره کردی و به روستای کُنجدجان که اطراف گلپایگان بود مهاجرت کردی، اگر چه دل کندن از وطن برای هر کسی سخت است ولی به آنچه خدا برایت مقدر کرده بود راضی بودی. تو در آستانه چهل و سه سالگی عمر خود بودی که با خانواده خود به گلپایگان هجرت کردی.

مردم روستای کُنجدجان به تو احترام زیادی می گذاشتند، تو در آنجا به نوشتن ادامه دادی، چندین کتاب نوشتی، آوازه علم و دانش تو در سراسر آن منطقه پیچید، شاگردانی از اطراف نزد تو آمدند و تو برای آنان درس می گفتی و آنان را از علوم اهل بیت (علیهم السلام) بهره مند می ساختی. آنان قدر و ارزش تو را می دانستند و روز به روز بر شُکوه تو افزوده می شد، تو همچون خورشیدی در آنجا درخشیدی و مایه برکت برای آنجا شدی.

چند سال گذشت، «عبّاس خان» یکی از ثروتمندان گلپایگان بود، زمینه آشنایی او با تو فراهم شد، او مردی زیرک و باهوش بود و ارزش علم را می دانست و فهمید که وجود تو، گوهری ارزشمند برای آن منطقه است.

او مدتی با خود فکر کرد و سرانجام تصمیم مهمی گرفت. او مقداری از ثروت خود را برای ساختن مدرسه و حوزه علمیه در گلپایگان جدا کرد و زمین مناسبی را در مرکز آبادی خریداری نمود و دستور ساخت آنجا را داد. آن مسجد و مدرسه در دو سال ساخته شد. (سال 1192 شمسی).

عبّاس خان از تو خواست تا مدیریت آنجا را به عهده بگیری. او آنجا را وقف بر طُلاب علوم دینی نمود و تولیت و سرپرستی آن مدرسه به تو سپرد. او موقوفاتی را هم برای آنجا در نظر گرفت تا از درآمد آن موقوفات بتوانی آن مدرسه را به خوبی اداره کنی. (1) این گونه بود که حضور تو مایه برکت آن شهر گردید، تو در آنجا به تربیت طلاب دینی پرداختی، آنجا همچون چشمه ای جوشان بود و مردم را از علم و معرفت سیراب می ساخت.

مردم گلپایگان تو را مؤسس حوزه علمیه شهر خود می دانند، حضور تو باعث رشد و بالندگی علمی آنجا شد که بعدها در آنجا عالمانی به نام، ظهور کردند و باعث افتخار جهان اسلام شدند، (یکی از آنها، آیت الله العظمی گلپایگانی بود که در زمان خود، یکی از بزرگ ترین مراجع تقلید جهان تشیع بود).

آری، حضور تو در گلپایگان به تقویت بنیان علمی آن شهر کمک کرد و چه زیبا، این شهر را «دارُ الفخر» نامیدی (دیارِ فخر و شرف). (2)

تو در آنجا (که هم مسجد بود و هم مدرسه)، نماز جماعت اقامه می کردی و چون در مرکز شهر بود جمعیت زیادی در نماز جماعت شرکت می کردند. امروزه مردم گلپایگان آنجا را به اسم «مسجد میرزا ابوالحسن» می شناسند. (این مسجد در نزدیکی میدان 17 شهریور گلپایگان واقع شده است).

\*\*\*

مُلاعلی! عبّاس خان، تولیت آن مسجد را برای آینده به فرزندان تو واگذار

ص: 39

---

1- . «عباس خان گلپایگانی در اصل بلده مدرسه ای بنا نمود و در سنه 1229 (قمری) به اتمام رسید و از حقیر خواهش نمود که متوجه امر مدرسه شوم، حقیر هم قبول این معنی کردم و در اوایل شهر محرم الحرام 1229 امر مدرسه انجامی گرفته خان معظم الیه مدرسه را بر طُلاب علوم دینیّه وقف نمود»: رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرانی.

2- . در یوم یکشنبه دوم ماه ربیع الثانی وارد دار الفخر گلپایگان شدم: رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرانی.

کرد، او دوست داشت که بعد از رحلت تو، فرزندان راه تو را ادامه بدهند، ولی امروزه ما از نسل تو، خبری نداریم، ولی شاگردان و کتاب های تو، بهترین یادگار تو هستند. (1)

من هم وقتی راه تو را پیمایم، فرزندی معنوی تو هستم، تلاش می کنم تا راه تو را ادامه بدهم...

ص: 40

---

1- . «و عباس خان گلیایگانی تولیت آن را به حقیر مفوض نمود مادام الحیاة و بعد بر اولاد حقیر نسلاً بعد نسل و عقباً بعد عقب و مقوفاتی هم از برای مدرسه مقرر فرمود و تولیت آن را نیز به حقیر و اولاد حقیر مفوض فرمود»: رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرنی.



در سال 1197 شمسی تصمیم می‌گیری تا به مشهد سفر کنی، عشق زیارت امام رضا(علیه السلام) به دلت افتاده است، بارها این حدیث را برای مردم خوانده ای که زیارت آن حضرت برتر از یک میلیون حجّ است. تو این حدیث را هم خوانده ای که در روز قیامت، خدا به زائران امام رضا(علیه السلام) مقامی بسیار بالاتر از زائران بقیّه امامان می‌دهد. [\(1\)](#)

بار سفر می‌بندی، در آن روز، اهل گلپایگان از این مسیر به مشهد می‌رفتند: «اصفهان، نائین، طبرس، مشهد». زمستان است به اصفهان که می‌رسی، برف زیادی می‌بارد، راه بسته می‌شود، مدّتی در اصفهان می‌مانی، مهمان علمای آن شهر می‌شوی و آنان از تو استقبال می‌کنند، در آنجا هم به نوشتن ادامه می‌دهی، منتظر می‌مانی تا شاید راه باز شود، ولی امکان ادامه مسیر نیست،

ص: 41

---

1- . قال البرّزَنطی: قرأت کتاب أبی الحسن الرضا: أبلغ شیعتی أنّ زیارتی تعدل عند الله ألف حجّة. قال البرّزَنطی: فقلت لأبی جعفر: ألف حجّة؟ قال: ای والله ألف حجّة لمن زاره عارفاً بحقّه: عیون اخبار الرضا ج 1، ص 287؛ کامل الزیارات، ص 510؛ الأمالی للصدوق، ص 120.

سال بعد به سوی مشهد حرکت می کنی، توفیق زیارت امام رضا(علیه السلام) را پیدا می کنی، سفر تو سه ماه طول می کشد، در مسیر، سختی های فراوان می کشی، زیرا در آن زمان، راه مشهد، راهی پر خطر بود. (2)

آری، هیچ چیز در دنیا همانند زیارت امام معصوم نیست، مؤمن واقعی لذت و آرامشی را که در زیارت می یابد با هیچ چیز عوض نمی کند. این درس دیگری است که من از تو می آموزم، زیارت امام، دل را زنده می کند، مرا آسمانی می کند، تو برای رسیدن به مشهد، چند ماه در راه بودی، سفر در آن روزگار، سختی فراوان داشت، اگر تو امروز به جای من بودی، چند بار به مشهد می رفتی؟ می توانم بلیط قطار بگیرم، شب در کمال آسایش در قطار بخوابم و صبح در مشهد باشم... به راستی چرا به راحتی برای سلامت جسم خود، پول خرج می کنم، اما وقتی سخن از سلامت روح من می شوم، بی خیال می شوم، زیارت، روح و جان مرا شفا می دهد...

\*\*\*

از مشهد به سوی گلپایگان حرکت می کنی، وقتی به آنجا می رسی به نوشتن ادامه می دهی، سپس سفری به تهران می کنی، نکته مهم این است تو وقتی به پایتخت ایران می روی به دربار نمی روی، با این که بعضی ها وقتی به تهران می رفتند به دربار می رفتند، تو همواره استقلال خود را حفظ کردی. تو پرچمدار روحانیت اصیل شیعه بودی که هرگز ریزه خوار کسی نشدند و همین، راز ماندگاری آنان بود. (3)

ص: 42

1- از گلپایگان به این عزم به اصفهان رفتم و در اصفهان زمستان مرا فرو گرفت و هوا بسیار سرد شد به حدی که این قالب ضعیف طاقت تحمل مشقت سفر نیاورد، لهذا مدت چهار ماه تمام در آن جا رحل اقامت افکندم و به خدمت سادات عظام و علمای ذوی العز و الاحترام رسیدم»: رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرانی.

2- روانه مشهد مقدس شدم، و کیفیت رفتن و طی منازل آن سفر و امور اتفاقیه آن راه پر خوف و خطر را در رساله علی حدّه نوشته ام و طول آن سفر مدت سه ماه کشید و در یوم یکشنبه دوم ماه ربیع الثانی وارد دار الفخر گلپایگان شدم: رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرانی.

3- «یوم چهارشنبه پانزدهم شهر رجب المرجب این سال از گلپایگان به عزم سفر دار الخلافه رخت سفر برستم و روانه دار الخلافه شدم، و در یوم دویم ماه رمضان المبارک از آن سفر مراجعت نموده وارد گلپایگان شدم و باز به نوشتن کتاب مطلع الأنوار مشغول شدم»: رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرانی.

بعد از آن تو به قم سفر می کنی، اهل علم از آمدن تو به قم، خیلی خوشحال می شوند، برای عده ای از علاقمندان درس شروع می کنی، به سؤالات علمی آنان پاسخ می دهی، گروهی از تو می خواهند تا «علم اصول» را به شعر درآوری، این درخواست آنان را اجابت می کنی و سپس آن اشعار خود را در کتابی جمع آوری می کنی و نام آن را «الدَّرَّةُ الْبَهِيَّةُ» می گذاری.

نزدیک به يك سال در قم می مانی و سپس به گلپایگان برمی گردی.

\*\*\*

در سال 1205 شمسی فرا می رسد، تو 63 سال سن داری، زندگی تو، سر و سامان گرفته است و تو دیگر مستطیع شده ای و تصمیم می گیری به سفر حج بروی. خدا بر هر کس که توانایی سفر حج دارد، واجب کرده است تا يك بار در عمر خود به سفر حج برود.

تو بارها برای مردم گفته ای که اگر کسی حج بر او واجب شود و به حج نرود، در روز قیامت یهودی یا مسیحی محشور خواهد شد، آری، حج، یکی از واجبات مهم اسلام است. خدا نیازی به عبادات و حج ما ندارد، او از همه بی نیاز است، فایده انجام حج به خود ما باز می گردد.

کسی که حج به جا می آورد لباس احرام به تن می کند، لباس احرام لباسی سفید رنگ است که شبیه کفن است و ذکر «لَبَّيْكَ» می گوید و دعوت خدا را اجابت می کند.

خیلی ها از مرگ می هراسند، لباس احرام که همان کفن است حاجی به تن می کند، به سوی خانه خدا می رود، از همه دنیا دل می کند، وقتی لباس احرام

به تن می کند و لَبِيك می گوید، دیگر نباید نگاه به آینه بکند، نباید عطر بزند، باید از لذت های دنیایی چشم پویشد، در این سفر از دنیا چشم می پوشد و فقط به خدا توجه می کند، او در سفر حج، مرگ را تجربه می کند، فلسفه این سفر زیباست. وقتی از این سفر بازگشت، دیگر نباید از مرگ بترسد، زیرا يك بار به اختیار خود مرگ را تجربه کرده است، از این دنیا دل کنده است، از لذت های دنیا چشم پوشی کرده است، مهمان مهربانی های خدا شده است، دیگر از چه بترسد؟

با همسفران خود سفر را آغاز می کنید، سفری طولانی که نزدیک به شش ماه طول خواهد کشید، از گلپایگان به اصفهان می آید تا از آنجا سفر را ادامه دهید. مدتی در اصفهان می مانید، سپس همراه با کاروانی به سوی عربستان حرکت می کنید... (1)

\*\*\*

زندگی نامه ای که برای خود نوشته ای در اینجا به پایان می رسد، آخرین سطر آن زندگی نامه درباره حضور تو در اصفهان در مسیر رفتن به حج در سال 1205 شمسی است.

بعد از آن که از سفر حج بازگشتی، ما دیگر اطلاعاتی درباره زندگی تو نداریم، تو به گلپایگان باز می گردی، مسیر درس، بحث و نوشتن را ادامه می دهی و همواره مایه خیر و برکت برای مردم آن دیار می شوی، همیشه خدا را شکر می کنی که به تو توفیق خدمت به دین خدا را عطا کرده است.

دو سال می گذرد، سال 1207 شمسی فرا می رسد، تو در سن 65 سالگی

ص: 44

---

1- «و از واردات این سال این بود که در ماه جمادی الثانیه مصمم سفر خیر اثر حج بیت الله الحرام شدم و در روز یکشنبه بیست و نهم ماه مذکور از گلپایگان - که محل هجرت حقیر است - بیرون آمدم و روز پنجشنبه چهارم رجب المرجب وارد دار السلطنه اصفهان شدم؛ خداوند عالم عاقبت امر سفر را به خیر بگرداند...»: رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرانی.

دعوت حق را اجابت می کنی و چشم از این جهان می بندی و علاقمندان به خود را داغدار می کنی. گلپایگان، غرق ماتم می شود، آنها گوهر ارزشمندی را از دست داده اند.

همه جا تعطیل می شود، مردم سیاه پوش می شوند، مراسم تشییع جنازه باشکوهی برگزار می شود، عالمان و بزرگان شهر هم در این مراسم شرکت می کنند، پیکر پاک تو را در همان مسجدی که نماز می خواندی و درس می دادی دفن می کنند.

150 سال از رحلت تو می گذرد، مردم گلپایگان تصمیم می گیرند تا آن مسجد را بازسازی کنند، ناخودآگاه قبر تو شکافته می شود و مردم می بینند که پیکر تو بعد از این همه سال، صحیح و سالم است.

\*\*\*

اکنون می خواهیم از دو نویسنده ای نام ببرم که از تو سخن گفته اند:

\* نویسنده اول

مُلاحِیبِ الله شریف کاشانی یکی از علمای بزرگ کاشان بود، او صد سال بعد از رحلت تو از تو یاد می کند و چنین می نویسد: «اصل او از قریه آران نزدیک کاشان بود، او ساکن گلپایگان بود و در آنجا رحلت کرد و کنار مسجدش در گلپایگان به خاک سپرده شد، او فقیه، اصولی و با فضل بود و کتاب های زیادی دارد»<sup>(1)</sup>.

\* نویسنده دوم

شیخ عباس قمی را همه می شناسیم، همان که کتاب «مفاتیح الجنان» را

ص: 45

---

1- . لباب الألقاب (چاپ قدیم) ص 116.

نوشته است، او صد سال بعد از رحلت تو، درباره تو سخن می گوید و نام دو کتاب تو را ذکر می کند و تو را چنین توصیف می کند: «محمدعلی فرزند محمدحسن الکاظمی، عالم عامل، فاضل متبحر».

\*\*\*

یکی از کتاب های تو، زندگی نامه ای است که خودت نوشته ای و حوادث دوران زندگی ات را شرح داده ای، بعد از رحلت تو، از این زندگی نامه خبری نمی شود و کسی از آن خبر ندارد، 165 سال می گذرد، سال 1372 شمسی فرا می رسد. آقای میثم نمکی آرانی، یکی از دوستانم است، او در جستجوی کتاب های محققان آرانی است. او به خیلی از کتابخانه ها مراجعه می کند و در این باره جستجو می نماید، با استاد عبدالحسین حائری که یکی از استادان بزرگ نسخه شناس کشور است ملاقات می کند و در این باره با او گفتگو می کند، آن استاد خیر می دهد که مجموعه ای خطی در دست او است که شش کتاب از تو در آنجا آمده است.

آن مجموعه خطی بررسی می شود، کتاب نخست آن مجموعه، زندگی نامه ای است که تو برای خودت نوشته ای. دوست من این ماجرا را به دیگران اطلاع می دهد و این سرآغازی بود برای این که مردم آران تو را بهتر و بیشتر بشناسند.

بعد از آن، جمعی از آران به گلپایگان سفر می کنند و در جستجوی مدفن پاک تو، پارسان پارسان به مسجد «میرزا ابوالحسن گلپایگان» می رسند، وقتی بر سر مزار تو می آیند، اشک از دیدگان شان جاری می شود، بر آن همه گمنامی تو،

اشک می ریزند و با خود عهد می بندند که برای معرفتی تو، قدمی بردارند.

آنها به قم می روند و به خدمت مرجع عالی قدر شیعه، آیت الله صافی گلپایگانی می رسند و ایشان تأیید می کنند که آن قبری که در مسجد «میرزا ابوالحسن گلپایگان» قرار داد، مدفن توست.

در سال 1392 شمسی سنگ قبری زیبا در آران تهیه می شود، جمعی صدنفره از آران، آن سنگ را به گلپایگان می برند و در مراسمی با حضور مسؤولان آن شهر، بر روی قبر تو، نصب می گردد.

به زودی کنگره ملی محققان آرانی برگزار می شود، بعضی از کتاب های تو به چاپ می رسد، این فرصتی می شود که من این کتاب را درباره تو بنویسم...

\*\*\*

در اینجا باید به نکته ای اشاره کنم: نام اصلی تو «محمدعلی» بوده است، ولی مردم بیشتر تو را «مُلاعلی» می خوانند. اهل علم که دقت زیادی دارند اسم اصلی تو را به کار می برند و تو را «مُلامحمدعلی آرانی» می خوانند، ولی مردم اسم خلاصه شده تو را «مُلاعلی آرانی» می خوانند، این عادت مردم است که دوست دارند اسم ها را ساده تر کنند.

استاد تو، مُلااحمد نراقی هم وقتی در «اجازه روایت» از تو نام برد، این عبارت را به کار برد: «الشَّهیرِ بَعْلِیِّ الْآرَانِیِّ»: یعنی کسی که به علی آرانی مشهور شده است. [\(1\)](#)

ص: 47

---

1- «الصالح الزکی و الورع التقی مولانا محمدعلی بن محمد حسن الکاشانی الشَّهیرِ بَعْلِیِّ الْآرَانِیِّ...»: اجازه معننه که ملااحمدنراقی برای ملاعلی آرانی نوشته اند.

اکنون می‌خواهم درباره کتاب‌های تو بنویسم، قبل از آن مقداری با تو سخن می‌گویم:

مُلاّعلی! درست است که سال‌هاست چشم از این جهان فرو بسته‌ای ولی تو هرگز نمی‌میری! تا زمانی که کتاب‌های تو باقی است، تو هم زنده‌ای، فکر تو، اندیشه تو جاودان است چرا که قلم، جاویدان است. آنان که به تو حسد ورزیدند و با تو دشمنی کردند، هیچ‌نامی از آنان نیست، آنان مرده‌اند و به فراموشی سپرده شده‌اند ولی تو زنده‌ای، تو حیات داری و جویندگان راه معرفت را سیراب می‌سازی...

\*\*\*

بیشتر کتاب‌های تو به زبان عربی است، زیرا هر علمی، زبان خاص خودش را

ص: 48



دارد، (برای مثال، امروزه بیشتر کتاب های پزشکی به زبان انگلیسی است)، علوم اسلامی هم زبان خاص خودش را دارد و آن زبان عربی است و برای همین بیشتر کتاب های خود را به زبان عربی نوشتی. همچنین تو استعداد شعر داشتی و به زبان عربی اشعار زیادی سروده ای.

ده ها کتاب نوشتی، این کتاب ها در موضوعات مختلف بود، متأسفانه تعدادی از کتاب های تو، در گذر زمان از بین رفته است و هیچ اثری از آن ها نیست، ما فقط نام آنها را در زندگی نامه تو می بینیم، شاید آن کتاب ها در جایی در خارج از ایران باشد، زمانی خارجی ها به ایران آمدند و کتاب های ما را خریدند و به کشور خود بردند، شاید هم آن کتاب ها در اثر بی دقتی و بی توجهی از بین رفته است؟ ولی من امیدوارم زمانی آن کتاب های گمشده تو پیدا شود.

به راستی من چه می گویم؟ چه آرزو می کنم، نزدیک به 20 کتاب تو در دسترس است، ولی بیشتر آنها، نسخه خطی است، پس کجایند کسانی که ثروت دارند و می توانند برای زنده کردن نام و یاد تو اقدام کنند؟ چرا ما زودتر به فکر چاپ کتاب های تو نبودیم؟ چرا در غفلت بوده ایم؟ هویت يك آبادی، به ساختمان ساختن نیست، هویت ما، کتاب های توست. باید کاری کرد، باید این کتاب های تو را به صورت «مجموعه آثار مُلّا علی آرانی» چاپ کرد و در اختیار همه قرار داد. خدا می داند تو برای نوشتن این کتاب ها، چه سختی هایی را تحمل کردی و امروز ما می توانیم کتاب های تو را منتشر کنیم، آیا درست است به این بسنده کرده ایم که يك نسخه از کتاب تو در گوشه يك کتابخانه باشد! این انصاف نیست. باید نام تو را زنده کنیم، چرا که تو هویت ما هستی...

وقتی 23 سال داشتی اولین کتاب خود را نوشتی، در همه شرایط زمانی و مکانی، قلم را از خود جدا نکردی، در ادبیات، فقه، اصول فقه، تاریخ و موضوعات دیگر، کتاب نوشتی و بر برخی از آثار بزرگان، شرح نگاشتی. گاه به خلاصه کردن نکات مهم در متون درسی می پرداختی و مطالب مفیدی را که شنیده بودی یا خوانده بودی در یک جا گردآوری می کردی. تو طبع شعر هم داشتی، به زبان فارسی و عربی شعر می گفتی، تو مطالب علمی را به شعر در می آوردی تا دیگران بتوانند آن را حفظ کنند و آن مطالب به یاد آنان بماند.

امروزه نزدیک به 20 کتاب تو در دسترس است، از میان آنها، ده کتاب را انتخاب می کنم و درباره آن توضیح می دهم، از قدیم گفته اند: «در خانه اگر کس است یک حرف بس است»، این ده کتاب می تواند اوج فضل و دانش تو را به تصویر بکشد:

## 1. الجواهر السنّیة

\* موضوع: علم نحو

این کتاب را برای آشنایی با ادبیات عربی نوشته ای، طلبه ای که می خواهد از قرآن و احادیث بهره ببرد باید با زبان عربی آشنایی کامل داشته باشد، این کتاب این راه را برای او آسان می کند. نسخه خطی این کتاب در کتابخانه آستان قدس رضوی در مشهد مقدّس و کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی در قم نگه داری می شود.

ص: 50

## 2. الفوائد الصادقة

\* موضوع: علم منطق

این کتاب راه و رسم فکر کردن و استدلال کردن را به ما می آموزد. علم «منطق» این کار را انجام می دهد. کسی که می خواهد برای احکام شرعی دلیل بیاورد نیاز دارد که ساختار فکری خود را نظم ببخشد. این کتاب به او کمک زیادی می کند. نسخه خطی این کتاب در کتابخانه آیت الله گلپایگانی در قم نگه داری می شود.

## 3. المقاصد المهمة

\* موضوع: اصول فقه

برای استنباط حکم شرعی از قرآن و حدیث، نیاز به قانون های کلی داریم که با کمک آن بتوانیم مسیر استنباط را صحیح بپیماییم. علم «اصول فقه» برای همین پایه گذاری شده است. این کتاب تو در بارها اصول فقه است که در سه جلد قطور به نگارش درآوردی. نسخه خطی این کتاب در کتابخانه آیت الله گلپایگانی در قم نگه داری می شود.

## 4. الدرّة البهیّة

\* موضوع: اصول فقه

در این کتاب، مباحث مهم علم اصول را به شعر درآورده ای. (این کتاب دارای

1242 بیت شعر است). در آن زمان ها رسم بود که مباحث مهم هر علمی به شعر بیان می شد. قدرت شعر تو در این کتاب، آشکار و هویداست که چگونه مباحث علمی را به نظم در آورده ای. این کتاب در کتابخانه آیت الله گلپایگانی در قم موجود است.

## 5. شرح المختصر النافع

\* موضوع: علم فقه

علامه حلی که از فقیهان قرن هفتم بود، کتابی به نام «المختصر النافع» نوشته است. تو این کتاب را شرح کردی. موضوع این کتاب، فقه می باشد و در آن درباره حلال و حرام خدا سخن گفته ای. نسخه خطی این کتاب در کتابخانه آستان قدس رضوی در مشهد و کتابخانه کاشف الغطاء در نجف نگه داری می شود.

## 6. شرح لباب الأنباب

\* موضوع: علم رجال

به سخنان پیامبر و امامان معصوم، «حدیث» می گویند، برای این که ما بتوانیم به يك حدیث اعتماد کنیم نیاز به بررسی سند آن حدیث داریم. علم «رجال» این کار را برای ما انجام می دهد، ما با توجه به این علم می توانیم تشخیص بدهیم که به چه حدیثی اعتماد کنیم.

یکی از علمای شیعه، کتابی درباره «علم رجال» نوشته بود و اسم آن را «لباب

ص: 52

الالباب» نهاده بود، تو این کتاب را شرح کردی تا مشتاقان علم رجال، بهتر بتوانند از این کتاب نفیس بهره ببرند. نسخه خطی این کتاب در کتابخانه آستان قدس رضوی در مشهد مقدس نگه داری می شود.

### 7. رساله «نماز شب»

\* موضوع: نماز این کتاب را به زبان فارسی نوشته ای و در آن درباره اهمیت و چگونگی خواندن نماز شب سخن گفته ای. این کتاب اولین بار در سال 1390 شمسی به چاپ رسید.

### 8. مَطَلَعُ الْأَنْوَارِ

\* موضوع: تاریخ

این کتاب در موضوع تاریخ است. تو وقتی حکایت های گذشتگان و سرگذشت حاکمان را می خواندی از آن درس می آموختی. دوست داشتی که دیگران هم از آن حکایات تاریخی بهره ببرند، برای همین تو این کتاب را نوشتی به امید آن که همه از تاریخ درس بگیرند. نسخه خطی این کتاب در کتابخانه آیت الله گلپایگانی در قم نگه داری می شود.

### 9. عَوَائِدُ الْأَيَّامِ

\* موضوع: نکات متفرقه

ص: 53

در این کتاب، مطالب و نکاتی که برای عالمان دینی مفید است و به کار آنان می آید، جمع آوری کرده ای و موضوعات مختلف را بحث کرده ای. نسخه خطی این کتاب در مرکز «احیاء تراث اسلامی» در قم نگه داری می شود.

## 10. شرح الأحوال

\* موضوع: زندگی نامه

ماجرای زندگی خود را در این کتاب نوشته ای و از فرازها و نشیب های زندگی سخن گفتی و فهرستی از کتب خود را نیز در آنجا ذکر کردی. (1)

\*\*\*

تو کتابی به نام «معادن المسائل الشرعية» داشتی که در آن به صورت استدلالی درباره احکام شرعی بحث کرده بودی، آن کتاب بسیار ارزشمند بود و حکایت از اجتهاد و دانش فراوان تو می کرد، متأسفانه این کتاب به ما نرسیده است، ای کاش این کتاب تو به دست ما می رسید، آن وقت بود که نسل امروز درک می کرد که تو در چه سطحی از علم و اجتهاد بودی، این کتاب، کتابی اجتهادی در فقه بوده است و تو برای نوشتن آن خیلی زحمت کشیدی، دلیل هر حکم شرعی را بیان کردی. به نظر من، این کتاب مهم ترین و باارزش ترین کتاب تو بود.

همین طور «دیوان اشعار»، «خاطرات سفر»، «شرح زیارت عاشورا» که تو آنها را نوشتی، مفقود شده است. کتابی به نام «مرجع الأنام» داشتی، این کتاب، شبیه «توضیح المسائل» امروزی بود، این کتاب هم مفقود شده است. آری،

ص: 54

---

1- . اولین بار این رساله در شماره 8 مجله «میراث مکتوب شیعه» با همت آقای علی صدرایی خوبی به چاپ رسید و به مناسبت کنگره محققان آرائی مجدداً به چاپ می رسد.

نزدیک به بیست کتاب تو به دست ما نرسیده است...

برای اطلاع از کتاب های تو به کتاب «مفاخر آران» مراجعه کردم و از آن بهره بردم و جای دارد که از نویسنده این کتاب، تقدیر و تشکر بنمایم. (1)

\*\*\*

مُلاعلی! زادگاه تو «آران» بود و اگر آن مشکلات برای تو پیش نمی آمد از زادگاه خود مهاجرت نمی کردی، خدا این گونه مقدر کرد که تو به گلپایگان مهاجرت کنی و همچون خورشید در آن دیار بدرخشی. «تورفتی تا بمانی!»، تو مهاجرت کردی تا انرژی و وقت خود را صرف نوشتن کنی، کتاب های زیادتری بنویسی و ماندگار شوی!

اکنون نوبت ماست تا تو را بزرگ بشماریم، تو را که بخشی از هویت ما هستی عزیز بداریم، مردم آران ثابت خواهند کرد که به تو عشق میورزند. هر کس به قدر توان خویش باید تلاش کند، توان من این قلم بود که این کتاب را نوشتم، دیگران هم باید در این مسیر قدم بردارند.

در اینجا چند پیشنهاد مطرح می کنم:

1. افرادی به تعمیر زیرزمین «مسجد مُلاعلی» همت کنند و آنجا را تبدیل به کتابخانه یا يك مرکز فرهنگی نمایند. این زیرزمین، صفای عجیبی دارد، تو سال ها در آنجا نفس کشیده ای، آنجا را باید تعمیر کرد تا برای آیندگان باقی بماند. همچنین باید به خود مسجد هم رسیدگی بیشتری کرد، دیوارهای آن را نماکاری کرد، کوچه هلال سیزدهم را باید زیباسازی کرد، از ابتدای خیابان محمد هلال تا آن مسجد، صد متر هم نمی شود، این فضا باید زیباسازی شود.

ص: 55

---

1- کتاب «مفاخر آران» نوشته حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ حبیب الله سلمانی آرانی است.

2. همه آن کتاب های تو که به دست ما رسیده است باید به عنوان «مجموعه آثار مُلّا علی آرائی» به بهترین صورت چاپ شود و در اختیار علاقمندان قرار گیرد.

3. حوزه های علمیّه باید تلاش کنند تا طلبه های جوان را با شرح زندگی تو و کتاب هایت آشنا سازند و کتاب های تو را به عنوان «طرح تحقیقی» به طلاب معرفی کنند تا اندیشه و آرای تو را که در مسائل علوم حوزوی می باشد به جامعه علمی معرفی شود. 4. مرقد پاك تو در گلپایگان واقع است، همان مردمی که سال ها مهمان مهربانی آنان بودی، چقدر به جاست که به مرقد تو رسیدگی بیشتری شده و آنجا مرمت و ساماندهی گردد. همچنین شایسته است که خیابانی در آن شهر به نام تو نام گذاری شود.

به امید روزی که همه ما توانسته باشیم وظیفه خود را نسبت به تو ادا کرده باشیم و از هویت و تاریخ خویش احترام بگیریم، نسل جوان امروز نیاز به الگوهای اصیل دارد، ما اگر نام و یاد عالمانی همچون تو را زنده کنیم، برای نسل جوان، الگوسازی کرده ایم، به راستی که تو و کسانی که در مسیر تو بودند، در اوج تاریکی ها، چراغ علم را روشن نگاه داشتند، اگر شما نبودید، جامعه در تاریکی جهل و نادانی فرو می رفت.

ص: 56



در میان فهرست کتاب های تو به «شرح زیارت عاشورا» توجه می کنم، امروز این کتاب، در دسترس ما نیست، ولی این که تو زیارت عاشورا را شرح کرده ای، برای من پیام مهمی دارد، تو می خواستی تا آیندگان راه را گم نکنند و از حقیقت مکتب تشیع دور نشوند.

زیارت عاشورا، یادگاری از امام صادق(علیه السلام) است، آن حضرت آن را به یاران خود یاد داد و به آنان گوشزد کرد که هر کس این زیارت را هر روز بخواند، خدا هر روز به او ثواب دو هزار حجّ می دهد. [\(1\)](#)

شیعه واقعی با زیارت عاشورا، انس دارد و با پیام های آن آشناست، در اینجا قسمتی از پیام های آن را می نویسم:

\*\*\*

ص: 57

---

1- . فإذا فعلوا ذلك كتب الله تعالى لهم ثواب ألف حجة وألف عمرة وألف غزوة، كلّها مع رسول الله، وكان له أجر وثواب مصيبة كلّ نبيّ ورسول ووصيّ وصديق وشهيد مات أو قُتل منذ خلق الله الدنيا إلى أن تقوم الساعة.... مصباح المتهدّد ص 772 و 778، وراجع كامل الزيارات ص 326، وسائل الشيعة ج 14 ص 509، مستدرک الوسائل ج 10 ص 316، المصباح للكفعمي ص 482، بحار الأنوار ج 98 ص 290، جامع أحاديث الشيعة ج 12 ص 414.

سلام بر تو ای حسین! سلام بر تو که در کربلا غریب ماندی و همه یاران تو شهید شدند.

سلام بر تو و همه یاران باوفای تو! سلام من بر تو جاودانه باد، تا آن دم که زنده ام. سلام من به تو تا روز قیامت...

لعنت خدا بر کسانی باد که بنای ظلم و ستم بر شما را نهادند و حق شما را غصب کردند، امامت جامعه حقی بود که خدا به شما داده بود ولی آنان، شما را کنار زده و مقام امامت را از آن خود کردند.

لعنت خدا بر کسانی که خون شما را ریختند، خدا لعنت کند کسانی را که شرایط را برای کشتن شما فراهم نمودند. من از همه آنان و پیروان آنان بیزار هستم.

حسین جان! من با هر کس که با شما دوست باشد، دوست هستم و با هر کس که دشمن شما باشد، دشمن هستم. تا روز قیامت بر این عقیده خواهم بود...

حسین جان! هیچ سعادتتی بالاتر از این نیست که انسان ها به خدای مهربان، نزدیک و نزدیک تر شوند، آنها برای این امر تلاش می کنند، ولی من برای نزدیک تر شدن به خدا، دو کار انجام می دهم:

اول: محبت شما را در قلب خویش دارم.

دوم: با دشمنان شما دشمن هستم. من از همه کسانی که به جنگ شما آمدند بیزارم، من از کسانی که ظلم به شما و ستم به شیعیان شما را بنا نهادند، بیزار هستم.

آری! سرمایه من برای نزدیک شدن به خدا این دو امر مهم است: محبت شما، براءت از دشمنان شما. من با دوست شما، دوست و با دشمن شما، دشمن هستم.

بار خدایا! من اولین کسی را که در حق محمد و آل محمد ظلم نمود، لعنت می کنم. بار خدایا! اولی و دومی و سومی را لعنت کن! خدایا! معاویه و یزید و ابن زیاد و عمر سعد را تا روز قیامت لعنت کن!

\*\*\*

ملاعلی! تو کتاب شرح زیارت عاشورا را نوشتی تا مردم با پیام های آن آشنا شوند، کسی که این زیارت را بخواند خدا برای او ثواب بسیار زیادی می نویسد و گناهان زیادی را هم از پرونده اعمالش پاک می کند، مقام و جایگاه او نزد خدا فزونی می یابد و خدا حاجت او را روا می کند و دل او را شاد می کند و در روز قیامت رحمت و مهربانی خود را بر او ارزانی می دارد. (1)

اکنون قدری فکر می کنم، این همه ثواب و فضیلت که در این زیارت است، به خاطر چیست؟

جواب يك سخن بیشتر نیست: زیارت عاشورا، جلوه عشق به دوستان خدا و جلوه بیزاری از دشمنان خداست! هر کس زیارت عاشورا بخواند هرگز راه را گم نمی کند.

این سخن امام رضا(علیه السلام) چقدر زیباست: «کمال دین در ولایت ما اهل بیت(علیهم السلام) و بیزاری از دشمنان ماست». (2)

آری، زیارت عاشورا، آینه ای است که کمال دین را نشان می دهد.

ص: 59

- 
- 1- . وأنا الضامن لهم إذا فعلوا ذلك على الله تعالى جميع ذلك. قلت: جعلت فداك، أنت الضامن ذلك لهم والزعيم؟ قال: أنا الضامن وأنا الزعيم لمن فعل ذلك...: مصباح المتهجد ص 772 778، وراجع كامل الزيارات ص 326، وسائل الشيعة ج 14 ص 509، مستدرک الوسائل ج 10 ص 316، المصباح للكفعمي ص 482، بحار الأنوار ج 98 ص 290، جامع أحاديث الشيعة ج 12 ص 414.
  - 2- . كمال الدين ولايتنا والبراءة من عدونا: مستطرفات السرائر ص 640.

مدتی قبل شنیدم که عده ای در سخنرانی های خود چنین گفته اند: «ما نباید حتی در دل خود با دشمنان حضرت زهرا(علیها السلام) بد باشیم!!».

من خیلی تعجب کردم، به راستی این چه انحرافی است که جامعه ما را فرا گرفته است؟ چرا جامعه از باورهای اصیل شیعه، فاصله گرفته ایم؟ جامعه به کدامین سو می رود؟

مُلاَعلی! تو با نوشتن شرحی بر زیارت عاشورا، راه حق را آشکار کردی، ما راه تو را می پیماییم، از کسانی که به حضرت فاطمه(علیها السلام) ستم کردند، بیزار می جویم و این جمله زیارت عاشورا را بارها تکرار می کنیم: «بار خدایا! من اولین کسی را که در حق محمد و آل محمد ظلم نمود، لعنت می کنم»، ما هرگز زیارت عاشورا را فراموش نمی کنیم، پیام ها آن را حفظ می کنیم و به نسل های بعدی منتقل می کنیم...

آری، حقیقت دین چیزی جز تولی و تبری نیست. تولی یعنی با دوستان خدا دوست بودن! تبری یعنی با دشمنان خدا دشمن بودن!

اکنون کتاب «نماز شب» تو را مطالعه می کنم، تو درباره چگونگی نماز شب در این کتاب سخن گفته ای. این حدیث از امام صادق (علیه السلام) است: «خدا برای هر کار نیکی که بنده مؤمن انجام می دهد، ثوابی ذکر کرده است، ولی برای نماز شب، ثواب ذکر نکرده است، چون که خدا این عبادت را بسیار دوست دارد و برای آن ثوابی بی نهایت قرار داده است»<sup>(1)</sup>.

شنیده ایم که در رکعت آخر نماز شب، باید چهل مؤمن را دعا کنیم، خیلی از مردم این سؤال را می پرسند: چگونه اسم چهل مؤمن حفظ کنیم؟ دیده ام در بعضی از کتاب ها، اسم چهل مؤمن را ذکر کرده اند، بعضی ها که نماز شب می خوانند این کتاب ها را در دست می گیرند و آن اسامی را می خوانند و می گویند: «اللهم اغفر لفلان».

ص: 61

---

1- . ما من عمل حسن يعملهُ العبدُ إلا وله ثوابٌ في القرآنِ إلا صلاةَ الليلِ؛ فإنَّ الله لم يُبين ثوابها لعظمِ خطرها عنده...: مستدرک الوسائل ج 6 ص 333، بحار الانوار ج 8 ص 93.

تو در کتاب خود با شجاعت تمام، سخن جدیدی را بیان می کنی، تو می گویی که در هیچ حدیثی ذکر نشده است که در قنوت نماز شب باید چهل مؤمن را دعا کرد.

تو به همه توصیه می کنی که در نماز شب به جای دعا به چهل مؤمن، این دعا را بخوانند: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ...».

سخن تو بسیار متین و پسندیده است، وقتی درباره چیزی، حدیثی نداریم پس چرا باید آن را به عنوان امری حتمی بیان کنیم؟ من نزدیک به سی سال است در حوزه علمیه مشغول درس و بحث هستم، تا به حال به این مطلب پی نبرده بودم و در کتاب دیگری آن را نخوانده بودم، وقتی این سخن تو را خواندم، دانستم که تو در فقه هم نوآوری ها داشته ای، این یکی از نوآوری های تو بود که با آزاداندیشی خود به آن رسیده بودی، افسوس که کتاب های فقهی تو به دست ما نرسیده است، ولی همین سخن کوتاه تو، شاهدهی بر ذوق فقهی زیبای توست.

\*\*\*

در کتاب خود، دعاهایی که مستحب است در نماز شب خوانده شود ذکر می کنی، ولی به این نکته مهم هم اشاره می کنی که اگر کسی فرصت ندارد این دعاها را بخواند، پس اصل نماز شب را بخواند و آن را ترك نکند.

اصل نماز شب خیلی ساده است: ابتدا پنج نماز دو رکعتی (مثل نماز صبح) می خوانم. سپس يك نماز يك رکعتی می خوانم.

در آن نماز يك ركعتی، بعد از حمد و سوره، قنوت می گیرم، می گویم: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ...»  
«خدایا! همه اهل ایمان را ببخش و از خطاها و گناهان آنان درگذر...».

سپس هفتاد بار یا کمتر «استغفر الله» می گویم، سپس سیصد بار یا کمتر «العفو» می گویم، بعد از قنوت به رکوع و سجده می روم، تشهد و سلام را می گویم. این اصل نماز شب است، اما بهتر است که دعاهای نماز شب را هم بخوانم و با خدای خویش خلوت کنم که روح عبادت، همان راز و نیاز با خداست.

\*\*\*

من در اینجا، ترجمه سه دعایی را که تو ذکر کرده ای می نویسم.

## دعای اول

وقتی وضو گرفتم و به محل نماز خود رفتم، ابتدا رو به قبله می نشینم و چنین دعا می کنم:

خدایا! همه مردم در خواب هستند، سر و صداها خاموش شده است، فرمانروایان در این وقت شب، درهای کاخ خود را بسته اند، در حالی که درگاه تو در همه حال به روی بندگان باز است!

خدایا! می دانم که تو هیچ مؤمنی را از درگاہت ناامید بر نمی گردانی، هر کس تو را صدا زد تو صدایش را می شنوی و از راز دل او آگاهی!

ص: 63

خدایا! یاد مرگ و سختی های روز قیامت مرا به درگاه تو آورده است و خواب را از چشم من گرفته است، چگونه به خواب ناز بروم در حالی که مرگ در کمین من است و من نمی دانم چه زمانی مرگم فرا می رسد، باید برای روز قیامت خود، توشه ای بگیرم...

خدایا! من حاجت های مهمی دارم برای همین به درگاه تو، پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) او را واسطه قرار می دهم، از تو می خواهم که مرا به واسطه آنان، در دنیا و آخرت آبرومند گردانی و از نزدیکان خودت قرار بدهی! خدایا! به خاطر آنان به من مهربانی کن! مرا از هدایت آنان بهره مند ساز! حوائج مرا به خاطر آنان برآورده کن که تو بر هر کاری توانا هستی! (1)

## دعای دوم

نماز شب، پنج نماز دو رکعتی دارد، در یکی از قنوت های آن نمازها با خدا چنین راز و نیاز می کنم:

خدایا! من تو را چگونه صدا بزدم در حالی که گناه کرده ام؟ چگونه تو را صدا زدم در حالی که تو را دوست دارم؟ خدایا! اگر مرا به گناهانم مؤاخذه کنی من هم از عفو و بخشش بی پایانت سخن خواهم گفت، خدایا! گناه من به تو هیچ ضرری نمی زند، پس ببخش آنچه را که به تو ضرری نرساند است، من با گناهانم به خودم ستم کردم و به خود ضرر زدم، اکنون به درگاه تو رو کرده ام و از تو می خواهم مرا ببخشی! (2)

ص: 64

1- . إلهی! غارت نجوم سمواتك و نامت عیون أنامك، وهدأت أصوات عبادك وأنعامك، وغلقت ملوك علیها أبوابها و طاف علیها حراسها واحتجبوا عنمن یسألهم حاجة أو انتجع منهم فائدة وأنت إلهی! حی قیوم، لا تأخذك سنة ولا نوم، ولا یشغلك شیء عن شیء أبواب سمواتك لمن دعاك مفتحات، و خزائنك غیر مغلقات، وأبواب رحمتك غیر محجوبات، وفوائدك لمن سالكها غیر محظورات، بل هی مبذولات وأنت إلهی الكریم الذی لا ترد سائلا من المؤمنین سألک، ولا تحتجب عن أحد منهم أراذك لا وعزتک وجلالك لا تختزل حوائجهم دونك ولا یقضیها أحد غیرك إلهی! وقد ترانی، ووقوفی وذل مقامی بین یدیک وتعلم سریرتی وتطلع علی ما فی قلبی وما تصلح به أمر آخرتی ودنیای...: مصباح المتهدجد ص 132، مفتاح الفلاح ص 235، بحار الانوار ج 84 ص 200، رساله نماز شب، ملا علی آرانی.

2- . کیف أدعوك وقد عصیتك وكيف لا أدعوك قد عرفت حبك فی قلبی وإن كنت عاصیا مددت إلیك یدا بالذنوب مملوءة وعینا بالرجاء ممدودة مولای أنت عظیم العظماء وأنا أسیر الأسراء أنا الأسیر بذنبی المرتهن بجرمی، إلهی لأن طالبتی بذنبی لأطالبنك بكرمك ولإن طالبتی بجریرتی لأطالبنك بعفوك...: مفتاح الفلاح ص 243، بحار الانوار ج 91 ص 92. اللهم! إنی أسألك ولم یسأل مثلك، أنت موضع مسألة السائلین ومنتهی رغبة الراغبین... اسم دعاك به حملة عرشك وملائكتك وأنبیاءك ورسلك وأهل طاعتك من خلقك، أن تصلی علی محمد وآل محمد وأن تعجل فرج ولیك وابن ولیك وتعجل خزی أعدائه: مصباح المتهدجد ص 140، بحار الانوار ج 84 ص 245.



خدایا! از تو می خواهم بر محمد و آل محمد درود بفرستی و در ظهور مهدی (علیه السلام) تعجیل کنی تا او از دشمنان انتقام بگیرد!

خدایا! مرا بر دین خودت ثابت قدم قرار بده و بعد از این که مرا هدایت کردی به خودم واگذارم نکن!

## دعای سوم

آخرین قسمت نماز شب، یک نماز یک رکعتی است، وقتی آن نماز را تمام کردم چنین دعا می کنم:

ای خدایی که از همه جا باخبری! تو را صدا می زنم و با تو سخن می گویم، تو صدای مرا می شنوی، گناهان من زیاد است و من در هراس و نگرانی هستم، خدای من! من بارها توبه کردم ولی باز گناه کردم، مرا ببخش...

اکنون از تو می خواهم به فریادم بررسی! از شرّ هوس هایم، از شرّ شیطان و از شرّ دنیایی که فریبم می دهد به تو پناه می آورم، به من رحم کن، اگر توبه من رحم نکنی پس چه کسی به من رحم خواهد کرد؟(1)

\*\*\*

ملاّعلی! ممنون تو هستم که به من یاد دادی تا با خدای خویش چگونه سخن بگویم، از توّسل به پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) او برایم سخن گفתי و به من آموختی تا در نماز شب برای امام زمان (علیه السلام) دعا کنم و ظهور او را از خدا طلب کنم! افسوس که چقدر نماز شب خواندم و به چهل مؤمن دعا کردم ولی

ص: 65

---

1- . أناجیک یا موجود فی کل مکان! لعلک تسمع ندای فقد عظم جرمی وقل حیلتی! مولای یا مولای! ای الأهوال أتذکر وأیها أنسی! ولو لم یکن إلا الموت لکفی! کیف وما بعد الموت أعظم وأدهی یا مولای یا مولای! حتی متی و إلی متی أقول لك العتبی مرة بعد أخرى ثم لا تجد عندی صدقا ولا وفاء، فیا غوثاه ثم وا غوثاه بك یا الله...: مصباح المتهدج ص 163، بحار الانوار ج 84 ص 288، مکارم الاخلاق ص 295، رساله نماز شب، ملاعلی آرانی.

فراموش کردم که در نماز شب در حقّ مولای خویش دعا کنم! من راه را گم کرده بودم...

مُلاّعلی! ممنون تو هستم که مرا به یاد امام زمان(علیه السلام) انداختی، در این روزگار، فراموشی آن آقای غریب، مُد روز شده است، کمتر کسی به یاد اوست...

باید نام و یاد امام خود را زنده کنم، نباید گرفتار غفلت بشوم، باید کاری کنم که دوستان و اطرافیانم به او توجّه پیدا کنند. به راستی قطب نمای دل من، کجا را نشان می دهد؟ زندگی من چه سمت و سوی دارد؟

بارها شنیده ام که امام، «قطب جهان» هستی! باید فکر کنم که آیا قطب نمای دلم، او را نشان می دهد؟

باید دل را به عشق او پیوند بزنم و از غیر او دوری کنم، باید زندگی ام، رنگ او را داشته باشد و همواره یاد او را بر دل های دیگران پیوند زنم.

کسی که عاشق می شود، وقتی نام معشوقش را می شنود، ناخودآگاه قلبش از شوق به تپش می افتد، این نشانه عشق است، کاش من هم وقتی نام او را می شنیدم، این گونه قلبم به تپش می افتاد و همه وجودم، شوق دیدار او می شد. کاش ضربان قلبم، ندای «یا مهدی» می گفت.

کاش به این باور می رسیدم که زندگی بدون او، مرگ است و مرگ بدون معرفت او، مرگ جاهلیت است.

به یاد دارم که چقدر برای حاجت های خودم به درگاه خدا گریه کردم، از سوز دل دعا کردم، اما به راستی آیا يك بار این گونه برای آمدنش، گریه کردم، اشك

چرا فراموش کرده ام که او هم صاحبِ زمان است و هم صاحب مکان! زمین و زمان به اذن خدا در اختیار اوست او حجت خدا است. ولایت و محبت او، معنای زندگی واقعی است، کسی که از ولایت او بهره ای ندارد، زنده است ولی از حقیقت زندگی به دور است، قلب او مرده است، زیرا با حجت خدا ارتباط ندارد، خدا مرا به سوی ولایت او فرا می خواند تا در غوغای روزگار، تباه نشوم...

مُلاّعلی! اکنون کتاب «عوائد الأیام» تو را می خوانم، در این کتاب تو از موضوعات مختلفی سخن گفته ای، چند گفتار از این کتاب را در اینجا می نویسم تا همه از سخنان تو بهره مند بشوند.

در فصلی از این کتاب درباره عیسی (علیه السلام) که پشت سر امام زمان (علیه السلام) نماز می خواند می نویسی، تو دوست داری شیعیان بدانند که آن حضرت برتر از همه پیامبران است، برای همین است که این ماجرا را در کتاب خود ذکر می کنی.

آری، امام زمان (علیه السلام) در مکه ظهور می کند و سپس به کوفه می رود و در آنجا حکومت عدل واقعی را برپا می سازد، بعد از آن با گروهی از یارانش به سوی فلسطین می رود.

وقتی او به بیت المقدس می رسد، چند روز در آنجا می ماند تا روز جمعه فرا

برسد، آن روز جمعه چقدر سرنوشت ساز است! در آن روز، عدّه زیادی از مسیحیان در آنجا جمع می شوند، گویا اتفاق مهمّی در پیش رو است. روز جمعه فرا می رسد. اجتماع باشکوهی برپا می شود، همه منتظر هستند، ابری سفید در آسمان ظاهر می شود، جوانی بر فراز ابری در آسمان ظاهر می شود، دو فرشته هم همراه او هستند. (1)

آن ابر به سوی زمین می آید. در بیت المقدس غوغایی برپا می شود، شوری در میان مسیحیان برپا می شود، آن جوان، عیسی (علیه السلام) است که به امر خدا از آسمان به زمین آمده است. آن ابر سفید، کنار بیت المقدس قرار می گیرد و عیسی (علیه السلام) از آن پیاده می شود. مسیحیان که از شادی در پوست خود نمی گنجند به طرف او می روند و می گویند که ما همه یاران و انصار تو هستیم. عیسی (علیه السلام) پاسخ می دهد: «شما یاران من نیستید». (2)

همه مسیحیان تعجب می کنند. عیسی (علیه السلام)، بدون توجه به آنان، حرکت می کند، امام زمان در محراب «مسجد الأقصى» ایستاده است، یارانش پشت سر او به صف نشسته اند و منتظرند تا وقت نماز شود. عیسی (علیه السلام) به سوی محراب می رود. او به امام نزدیک می شود و به امام سلام می کند و با او دست می دهد.

امام به او رو کرده و می فرماید: «ای عیسی! جلو بایست و امام جماعت ما باش». (3) عیسی (علیه السلام) پاسخ می دهد: «من به زمین آمده ام تا وزیر تو باشم، نیامده ام تا

ص: 69

- 
- 1- «تحمله غمامة، واضع یده علی منكب ملكین»: کتاب الفتن للمروزی ص 347، تاریخ مدینة دمشق ج 1 ص 229.
  - 2- ثمّ یأتیه النصاری فیقولون: نحن أصحابك، فیقول: کذبتم، بل أصحابی المهاجرون بقیّة أصحاب الملحمة، فیأتی مجمع المسلمین: کتاب الفتن للمروزی، ص 347.
  - 3- «وینزل عیسی بن مریم... فیقول له امیرهم: یا روح الله تقدّم، صلّ»: مسند أحمد ج 4 ص 217، تفسیر ابن کثیر ج 1 ص 593، الدرّ المنثور ج 2 ص 243.

فرمانده باشم، من نماز خود را پشت سر شما می خوانم» (1).

نماز بر پا می شود، همه مسیحیان با تعجب نگاه می کنند. عیسی (علیه السلام) در صف نماز مسلمانان حاضر شده و با آنها نماز می خواند. اینجاست که بسیاری از آنها مسلمان شده و به جمع یاران امام زمان می پیوندند.

\*\*\*

مُلاّعلی! تو گوشه ای از زیبایی های دوران ظهور را بازگو کردی، روزگاری که همه خوبی ها در آن وقت است، همه اهل آسمان ها و تمام مردم زمین در شادی و نشاط هستند؛ زیرا حکومت عدل برقرار شده است و از ظلم و ستم هیچ خبری نیست، فقر از میان رفته است به طوری که مردم، فقیری را نمی یابند تا به او صدقه بدهند... (2)

این همان ظهور زیبایی است که همه انبیاء و اولیای الهی، منتظر آن بودند، ظهوری که آرزوی دل همه انسان ها بوده است.

مُلاّعلی! تو دوست داشتی که همه بدانند ظهور امام زمان (علیه السلام) چه زیباست و آمدن آن یار سفر کرده، چه شکوهی دارد، پس من راه تو را ادامه می دهم، سوگند یاد می کنم تا جان در تن دارم با صلابتی هر چه بیشتر، سرود مهر آقا را سر می دهم و محبتش را بر دل های مردمان، پیوند می زنم، تا نفس در سینه دارم، عاشقانه از زیبایی آمدنش دم می زنم و یاران استوارش را یار راه می شوم...

ص: 70

- 
- 1- . فيقول: بل صلّ أنت بأصحابك، فقد رضی الله عنك، فإنّما بُعثت وزيراً ولم أُبعث أميراً: كتاب الفتن للمروزي ص 347.
  - 2- . الخیر كلّه في ذلك الزمان يقوم قائمنا: الغيبة ص 213. يفرح به أهل السماء والأرض، والطير في الهواء، والحيتان في البحر: الملاحم والفتن ص 281. لا تذهب الدنيا حتّى يملك رجل من أهل بيتي... اسمه اسمي يملأ الأرض عدلاً وقسطاً...: فتح الباری ج 13 ص 185، المعجم الصغير ج 2 ص 148، صحيح ابن حبان ج 15 ص 238، المعجم الأوسط ج 4 ص 256، تفسير الرازي ج 2 ص 28، الجرح والتعديل ج 2 ص 494، تاريخ بغداد ج 1 ص 387، سير أعلام النبلاء ج 5 ص 116.

مُلاعلی! تو در کتاب خود به زیارت جامعه اشاره کرده ای، می خواهم بدانم «زیارت جامعه» چیست؟ چه رازی در آن نهفته است؟

موسی نخعی یکی از شیعیان بود که همواره برای زیارت به حرم امامان می رفت، او نمی دانست که وقتی در حرم آن بزرگواران است، چه بخواند و چه بگوید. يك روز او به خانه امام هادی (علیه السلام) رفت و از آن حضرت خواست تا به او یاد بدهد که در حرم امامان چگونه سخن بگوید.

امام هادی (علیه السلام) لب به سخن گشود و «زیارت جامعه» شکل گرفت. امام به او یاد داد که وقتی به زیارت امامان معصوم می رود، چه بگوید. در يك سخن، «زیارت جامعه»، درس بزرگ امام شناسی است و به ما کمک می کند تا امامان خود را بهتر بشناسیم. [\(1\)](#)

ص: 71

---

1- . روی محمد بن إسماعیل البرمکی قال: حدّثنا موسى بن عبد الله النخعی قال: قلت لعلی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسين بن علی بن أبي طالب: علّمني يا بن رسول الله قولاً أقوله، بليغاً كاملاً إذا زرت واحداً منكم، فقال: إذا صرت إلى الباب فقف واشهد الشهادتين وأنت على غسل، فإذا دخلت ورأيت القبر فقف وقل: الله أكبر، الله أكبر - ثلاثين مرّة -، ثمّ امش قليلاً وعليك السكينة والوقار، وقارب بين خطاك، ثمّ قف وكبر الله عزّ وجلّ ثلاثين مرّة، ثمّ ادنّ من القبر وكبر الله أربعين مرّة تمام مئة تكبيرة، ثمّ قل...: عيون أخبار الرضا ج 1 ص 305، كتاب من لا يحضره الفقيه ج 2 ص 609، تهذيب الأحكام ج 6 ص 95، وسائل الشيعة ج 14 ص 309، المزار لابن المشهدی ص 523، بحار الأنوار ج 99 ص 127، جامع أحاديث الشيعة ج 12 ص 298.

مُلاَعلی! تو در کتاب خود از مقام نورانیت اهل بیت (علیهم السلام) سخن گفته ای و به «زیارت جامعه» اشاره می کنی، برایم می گویی که حقیقت چهارده معصوم (علیهم السلام)، یکی است، آنها نور یکسانی هستند، خدا همه زیبایی ها و خوبی ها را به آنان داده است، اولین نفر آنها با آخرین نفر آنها (که حضرت مهدی (علیه السلام) می باشد)، با هم فرقی ندارند.

وقتی نور خورشید را از شیشه های رنگی عبور می کند، دیده ام، اگر رنگ شیشه، سبز باشد، نور خورشید هم سبز می شود، اگر رنگ شیشه آبی باشد، نور خورشید هم آبی به نظر می آید، اگر شیشه قرمز باشد، نور خورشید هم قرمز می شود، ولی همه این نورهای سبز و آبی و قرمز، یک نور بیشتر نیست، نور خورشید، یکی است، من آن نور را (وقتی از شیشه های رنگی عبور می کند) به رنگ های مختلف می بینم. همین طور، حقیقت چهارده معصوم هم یکی است، نور آنها یکسان است.

وقتی خدا اراده کرد که جهان هستی را بیافریند، ابتدا نور چهارده معصوم را آفرید، نور آنها، اولین آفریده خدا می باشد، آن روزی که خدا نور آنها را آفرید، هنوز زمین و آسمان ها آفریده نشده بودند، آنروز، نور آنها، حمد و ستایش خدا را می گفتند، چهارده هزار سال بعد از آن، خداوند عرش را آفرید، آن وقت نور آنها را در عرش قرار داد. (1)

این سخنان درباره خلقت نور آنها می باشد، سخن درباره خلقت جسم آنها نیست، جسم آنها که در این دنیای خاکی آفریده شد، هزاران سال بعد، زمین

ص: 72

1- . عن جابر عن أبي جعفر، قال: كان الله ولا شيء غيره، فأول ما ابتداء من خلق خلقه أن خلق محمداً وخلقنا أهل البيت معه من نور عظمته، فأوقفنا أظلاً خضراء بين يديه، حيث لا سماء ولا أرض ولا مكان، ولا ليل ولا نهار: بحار الأنوار ج 3 ص 307؛ قال الله تبارك وتعالى: يا محمد، إني خلقتك وعلياً نوراً، يعني روحاً بلا بدن، قبل أن أخلق سماواتي وأرضي وعرشي وبحري، فلم تزل تهللي وتمجّدي، ثم جمعتُ روحكما فجعلتهما واحدة، فكانت تمجّدي وتقدّسي وتهلّلي، ثم قسمتها ثنتين، وقسمت الثنتين ثنتين، فصارت أربعة: محمداً واحداً، وعلياً واحداً، والحسن والحسين ثنتان، ثم خلق الله فاطمة من نور ابتداءها روحاً بلا بدن، ثم مسحنا بيمينه فأفضى نوره فينا: الكافي ج 1 ص 440، بحار الأنوار ج 54 ص 65، إن الله كان إذ لا كان، فخلق الكان والمكان، وخلق نور الأنوار الذي نورت منه الأنوار، وأجرى فيه من نوره الذي نورت منه الأنوار، وهو النور الذي خلق منه محمداً وعلياً، فلم يزالا نورين أوليين، إذ لا شيء كونهما، فلم يزالا يجريان طاهرين مطهرين في الأصلاب الطاهرة، حتى افترقا في أطهر طاهرين، في عبد الله وأبي طالب: الكافي ج 1 ص 442، بحار الأنوار ج 15 ص 24، مكيال المكارم ج 1 ص 368.



آفریده شد، و بعد از سال های سال، خدا جسم آنها را آفرید. مقام نورانیت، مقام آفرینش نور آنهاست.

آری، خدا بود و هیچ آفریده ای نبود، بعد خدا اراده کرد تا جهان هستی را بیافریند، اولین آفریده خدا اهل بیت (علیهم السلام) بودند. خدا آفرینش را با آنان آغاز نمود، خدا همه خوبی ها، همه زیبایی ها، همه کمالات را با آنان آغاز نمود. آنان سبب خلقت این جهان هستی هستند، اگر آنها نبودند، خدا زمین و آسمان ها و فرشتگان و جهان هستی را خلق نمی کرد. (1)

\*\*\*

مُلاَعَلی! ممنون تو هستم که مرا با زیارت جامعه، آشنا تر کردی، من این زیارت را با دقت می خوانم و به آن فکر می کنم، آن وقت است که می فهمم مقام اهل بیت (علیهم السلام) چقدر والا و بالاست، آری، آنان واسطه فیض خدا هستند، وقتی خدا می خواهد به بندگان خود خیر و رحمتی بدهد، ابتدا آن را به وجود آنان نازل می کند و بعد به واسطه آنان، آن خیر به دیگران می رسد. آنان به اذن خدا، همه کاره این جهان هستند، در همه زمان ها و مکان ها، از عرش گرفته تا این دنیای خاکی، همه کارها به آنها برمی گردد، خدا آنان را محور جهان هستی قرار داده است، حرف اول و حرف آخر را آنان می زنند، از اول هستی آنها بوده اند و تا آخر هم خواهند بود. هر کس که با خدا کار دارد باید به در خانه آنها بیاید

به واسطه آنها، خدا رحمت خود را بر بندگان نازل می کند و بلاها را از آنان دور می کند، آنها ستون جهان هستی هستند و اگر آنها نباشند، زمین و زمان در

ص: 73

---

1- . فنحن أول خلق ابتدأه الله، وأول خلق عبد الله وسبّحه، ونحن سبب خلق الخلق، وسبب تسبيحهم وعبادتهم من الملائكة والآدميين، فبنا عرف الله، وبنا وحد الله، وبنا عبد الله، وبنا أكرم الله من أكرم من جميع خلقه، وبنا أثاب الله من أثاب، وعاقب من عاقب: بحار الأنوار ج 25 ص 20، غاية المرام ج 1 ص 42، فكتنا أول من أقر بذلك، ثم قال لمحمد: وعزّتي وجلالي وعلوّ شأنی، لولاك ولولا عليّ وعترتكما الهادون المهديون الراشدون ما خلقت الجنة والنار، ولا المكان ولا الأرض ولا السماء، ولا الملائكة ولا خلقاً يعبدني. يا محمد، أنت خليلي وحبیبی وصفیّ وخیرتی من خلقی، أحبّ الخلق إليّ وأول من ابتدأت إخراجه من خلقی، ثم من بعدك الصديق عليّ أمير المؤمنين وصيک، به أيدتك ونصرتك، وجعلته العروة الوثقى ونور أوليائي ومنار الهدى، ثم هؤلاء الهداة المهتدون، من أجلكم ابتدأت خلق ما خلقت، وأنتم خيار خلقی فيما بينی وبين خلقی، خلقتكم من نور عظمتی واحتجت بكم عمّن سواكم من خلقی... بحار الأنوار ج 25 ص 19، غاية المرام ج 1 ص 41.

هم می پیچد. آری! اگر برای يك لحظه، «حجّت خدا» نباشد، جهان نابود خواهد شد، وقتی که خدا بخواهد روز قیامت را برپا کند، کافی است که حجّت خود را از میان بردارد، آن وقت همه هستی در هم پیچیده خواهد شد.

غم و غصّه ها هم به واسطه آنها برطرف می شود، آنها به اذن خدا از بندگان خدا دستگیری می کنند و حاجت آنها را به اذن خدا روا می کنند و دل های آنها را شاد می نمایند.

خدا به آنان مقامی داده است که به هیچ کس دیگر نداده است، فضائل آنان، شمردنی نیست، دیدنی نیست، شنیدنی نیست، همه بزرگان جهان در مقابل آنان، كوچك هستند و تواضع و فروتنی دارند، آری! هر بزرگی را که می بینم، وقتی او را با آنان مقایسه می کنم، او را كوچك می یابم.

قلب های بندگان خدا به نور آنها روشن می شود، آنها روشنی دل های همه هستند، هر کس که سعادت مند شد، به واسطه این بود که ولایت آنان را قبول کرده بود و محبت آنها را به دل داشت. محور سعادت و رستگاری، همان ولایت آن هاست، هر کس به بهشت وارد می شود، به خاطر محبت و ولایت آنهاست، رضای آنها، رضای خداست، اگر کسی بتواند آنها را راضی و خشنود سازد، خدا را راضی ساخته است...

\*\*\*

مُلاّعلی! آنچه من از سخنان و روش زندگی تو فهمیدم این بود که تو به سه چیز خیلی تاکید داشتی: «نماز شب، زیارت عاشورا، زیارت جامعه». این شیوه زندگی تو بود.

35 سال از رحلت تو می گذرد، ماجرای «سید رشتی» روی می دهد، آن ماجرا مورد تایید علمای شیعه است، حتی شیخ عباس قمی در کتاب «مفاتیح الجنان» آن را آورده است. خلاصه آن ماجرا این چنین است:

در سال 1242 شمسی، سید رشتی تصمیم می گیرد به سفر حج برود، در مسیر راه، در شبی تاریک که برف فراوانی می بارد، او از دوستان خود جدا می افتد و راه را گم می کند، او بسیار نگران می شود و دست به دعا بر می دارد و گریه می کند. ناگهان شخصی نورانی را در مقابل خود می بیند و به او می گوید: «زیارت جامعه بخوان تا راه را پیدا کنی»، او این کار را می کند.

بعد از مدتی آن شخص به سید رشتی می گوید: «زیارت عاشورا را بخوان!... نماز شب بخوان!». وقتی نماز شب سید رشتی تمام می شود، آن شخص به او می گوید: «اکنون تو را به قافله می رسانم». پس با هم حرکت می کنند، در مسیر آن شخص به او می گوید: «شما چرا نماز شب نمی خوانید؟ چرا شما زیارت عاشورا نمی خوانید؟ چرا شما زیارت جامعه نمی خوانید؟»، او این جمله ها را سه بار تکرار می کند.

مدت کوتاهی می گذرد، آنها به کاروان حج می رسند، سید رشتی وقتی کاروان را می بیند، خوشحال می شود، لحظه ای با خود فکر می کند که این شخص نورانی که بود در آن نیمه شب و در آن کوران برف به فریاد او رسید، او سر برمی گرداند ولی هیچ کس را نمی بیند. او یقین می کند که آن شخص، امام زمان (علیه السلام) بوده است. پس نزد علما می رود و این ماجرای را برای آنها نقل می کند و آنان سخنش را قبول می کنند زیرا او را به راستگویی می شناختند. [\(1\)](#)

ص: 75

مُلاَّعَلَى! راه و روش تو، چیزی بود که امام زمان(علیه السلام) آن را تأیید کرد، تو این راه و روش را از علمای قبل خود یاد گرفته بودی، علمای اصیل شیعه همواره این چنین بوده اند، امام زمان(علیه السلام) در این ماجرای سیدرشتی، این روش را تأیید کرد و از شیعیان خواست تا نماز شب، زیارت عاشورا و زیارت جامعه را از یاد نبردند، رمز بقای تشیع واقعی در این سه چیز است:

نماز شب، روح بندگی و اخلاص را به شیعه می دهد و ایمان را بارور می سازد؛

زیارت عاشورا، محبت به اهل بیت را در ما تقویت می کند و بیزاری ما با دشمنان را افزون می کند، به ما یاد می دهد که حقیقت دین، چیزی جز تولی و تبری نیست؛

زیارت جامعه به ما درس معرفت امام را می دهد و به راستی چه نعمتی بالاتر از معرفت امام است؟

پایان

ص: 76

به زودی «کنگره ملی محققان آرانی» به پاسداشت سه عالم محقق برگزار می شود، هرچند در این کتاب درباره یکی از آنها، مفصل سخن گفتم، ولی لازم می بینم که در اینجا مطالبی را به صورت مختصر، درباره آن سه عالم بنویسم:

**1. ملاعلی آرانی (قدس سره)**

\* وفات: سال 1207 شمسی

\* تعداد کتاب: 40 جلد

او در آران به دنیا آمد، در سن 43 سالگی به گلپایگان مهاجرت کرد و سرانجام در آنجا از دنیا رفت و در آنجا به خاک سپرده شد. (موضوع این کتاب، زندگی اوست).

ص: 77

## 2. ملاغلامرضا آرانی (قدس سره)

\* وفات: سال 1229 شمسی

\* تعداد کتاب: 40 جلد

او از شاگردان مُلاعلی آرانی بود و در سایه راهنمایی ها او، مسیر رشد و کمال را پیمود. او سپس به نجف سفر کرد و در آنجا به رتبه اجتهاد رسید، مدتی هم در قم از اساتید بزرگ بهره برد و سپس به زادگاه خویش بازگشت.

او بیش از چهل کتاب تألیف کرد، هر کس با علوم اسلامی آشنایی داشته باشد، وقتی به فهرست کتب او دقت می کند، عظمت فکر و اقتدار علمی او را درک می کند. (بیشتر کتاب های او به زبان عربی و در زمینه فقه و اصول فقه می باشد. علمای بزرگی همانند مُلااحمد نراقی و میرزای قمی به او اجازه اجتهاد داده اند. او کتاب «رساله هلالیه» را نوشته است و در آن کتاب درباره حضرت محمد هلال (علیه السلام) که در آران واقع است سخن گفته است. [\(1\)](#))

مُلاغلامرضا در سال 1229 شمسی در آران از دنیا رفت، او وصیت کرده بود که پیکرش را به نجف منتقل کنند و در وادی السلام به خاک سپارند. اکنون مرقد او در وادی السلام در کنار مقبره حضرت هود و صالح (علیهما السلام) می باشد.

ص: 78

---

1- . چند سال قبل، من در کتابی به نام «فرزند علی (علیه السلام)» درباره این امامزاده و نقش ملاغلامرضا آرانی سخن گفته ام.

### 3. ملا محمدعلی آرانی (قدس سره)

\* وفات: سال 1288 شمسی

\* تعداد کتاب: 20 جلد

او یکی از عالمان بزرگ آران بوده است، او بعد از تحصیل در آران و کاشان به نجف سفر می کند و در آنجا به درجه اجتهاد می رسد و سپس به زادگاه خود باز می گردد و در مسجد جامع آران مشغول فعالیت های دینی می شود.

نسل پدران او از «جَبَلِ عامل» در جنوب لبنان بوده اند، به همین خاطر او را بیشتر به این نام می خوانند: «مُلا محمدعلی عاملی آرانی».

او نیز اهل قلم بود و نزدیک به 20 کتاب نوشت، بیشتر کتاب های او در زمینه فقه و اصول فقه می باشد و این نشانه اوج قدرت علمی او می باشد. (او پدر آقامیرزا احمد عاملی است که یکی از علمای بزرگ آران بوده است).

مُلا محمدعلی آرانی در سال 1288 شمسی بیمار شد و برای درمان به تهران منتقل شد و در آنجا از دنیا رفت، پیکر پاک او در مزار شیخان در قم به خاک سپرده شد.

در اینجا باید نکته ای را توضیح بدهم: «مُلاعلی آرانی» در سال 1207 شمسی از دنیا رفت و قبر او در گلپایگان است. «مُلا محمدعلی آرانی» در سال 1288 شمسی از دنیا رفت و قبر او در قم است، ولی نام اصلی هر دو نفر آنها، «محمدعلی» بوده است!

مردم برای این که بتوانند بین آنها تشخیص بدهند، راه حلی را پیدا کردند، به آن عالم که بعداً به گلپایگان هجرت کرد «مُلاعلی» گفتند (و نام محمد را از اسم

او حذف کردند) و به آن عالم دیگر که قبرش در قم است «مُلاً محمّدعلی» می گفتند. این شیوه ای است که سال های سال است مردم به کار برده اند تا راحت بتوانند آن دو عالم را به خاطر بسپارند.

\*\*\*

آران، عالمان زیادی داشته است، ولی از میان همه آنها، این سه عالم، در نویسندگی، پرکار بوده اند و با کتاب های خود، نام و یاد خویش را برای همیشه جاودان کردند. مجموع آثار مکتوب سه عالم، بیش از صد کتاب است که نیمی از آن کتاب ها در کتابخانه های داخل و خارج کشور وجود دارد و فهرست نویسی شده است.

نسل امروز باید همّت کند و آن مقدار از کتب آنها را که موجود است چاپ و منتشر کند و افکار بلند آنان را در دسترس همگان قرار دهد، به راستی که کتب این سه عالم، میراث مکتوب آران است و بسیار ارزشمند است و هویت علمی آران را تشکیل می دهد. این سه عالم از سه نسل پی در پی بوده اند و چراغ علم و دانش را در آران روشن نگه داشته اند، از سال 1142 که مُلاًعلی آرانی به دنیا آمد تا سال 1288 که مُلاً محمّدعلی آرانی از دنیا رفت، نزدیک به 150 سال است، این 150 سال، اوج شکوفایی علمی آران است...

ص: 80



وقتی مُلّا علی آرانی می خواست به گلپایگان مهاجرت کند، برای این کار استخاره کرد، او برای کارهای مهم زندگی خویش از روشی خاص استفاده می کرد. این روش را امام صادق (علیه السلام) به یکی از یاران خود یاد داده است و علمای شیعه همواره به روش عمل کرده اند.

مناسب می بینم در اینجا درباره چگونگی آن استخاره سخن بگویم:

این استخاره را به نام «ذاتُ الرُّقاع» می شناسند، کلمه «ذات» به معنای «صاحب» است، منظور از کلمه «الرُّقاع» همان «کاغذها» می باشد. اکنون دیگر می دانم چرا این استخاره را به این نام نامیده اند، استخاره ای که در آن شش کاغذ استفاده می شود تا جواب، آشکار و هویدا گردد.

اگر من بخواهم این استخاره را انجام بدهم باید وضو بگیرم، سپس سه کاغذ

کوچک برمی دارم، در هر سه کاغذ این جمله را می نویسم: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ خَيْرَةٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِفُلَانِ بْنِ فُلَانَةَ إِفْعَلُ».

به جای عبارت «فلان بن فلانة» اسم خود و سپس اسم مادر را باید نوشت، مثلاً اگر اسم کسی محمد است و اسم مادرش فاطمه، چنین می نویسد: «لمحمد بن فاطمة».

ترجمه آن جملات چنین است: «به نام خدای بخشنده و مهربان. انتخابی از طرف خدای قدرتمند و حکیم برای محمدپسر فاطمه. انجام بده!».

بعد سه کاغذ دیگر برمی دارم و این جمله را در آن هر سه کاغذ می نویسم: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ خَيْرَةٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِفُلَانِ بْنِ فُلَانَةَ، لَا تَفْعَلُ».

به جای عبارت «فلان بن فلانة» اسم خود و سپس اسم مادر را باید نوشت، ترجمه آن جملات چنین است: «به نام خدای بخشنده و مهربان. انتخابی از طرف خدای قدرتمند و حکیم برای محمدپسر فاطمه. انجام نده!».

پس من شش کاغذ دارم، سه کاغذ می گوید این کار، خوب است و باید انجام بدهم، سه کاغذ می گوید که نباید انجام بدهم و انجام این کار بد است. اکنون که کاغذها را آماده کرده ام، جانمایی را پهن می کنم، این شش کاغذ را تا می کنم و زیر جانماز خود می گذارم و دو رکعت نماز (مثل نماز صبح) می خوانم. وقتی نماز تمام شد سر به سجده می گذارم و صد بار این جمله را می گویم: «أَسْتَخِيرُ اللَّهَ بِرَحْمَتِهِ خَيْرَةً فِي عَافِيَةٍ». ترجمه آن چنین می شود: «خدایا! از تو می خواهم تا با عافیت و سلامتی، خیر را برای من مقدر کنی».

در آخرین مرحله، يك بار این جمله را می گویم: «اللَّهُمَّ خَزَلِي وَاخْتَرَلِي فِي جَمِيعِ أُمُورِي فِي يُسْرٍ مِنْكَ وَ عَافِيَةٍ». یعنی خدایا! برای من در همه کارهایم خیر و خوبی را انتخاب کن، از تو می خواهم تا با آسانی و عافیت و راحتی، خیر و خوبی را برایم مقدر کنی!».

بعد از آن، دست به زیر سجاده ام می برم، کاغذها را به هم می زنم، سپس سه کاغذ بیرون می آورم. اگر در سه کاغذ، «افعل=انجام بده» آمده بود آن کار خیلی خوب است و آن را انجام می دهم، اگر در سه کاغذ «لا تفعل=انجام نده»، پس آن را انجام نمی دهم و استخاره من تمام است. اما اگر کاغذها به يك صورت نبود، مثلا یکی «افعل» بود و دیگری «لا تفعل»، اینجا باید دو کاغذ دیگر بیرون بیاورم. در واقع من 5 کاغذ خواهم داشت، حالا باید دقت کنم، اگر از 5 کاغذ، سه کاغذ «افعل» بود، پس استخاره خوب است، اگر از پنج کاغذ، سه کاغذ «لا تفعل» بود، استخاره ام بد است و نباید آن کار را انجام بدهم.

لازم به ذکر است که کاغذ ششم را دیگر نباید از بیرون بیاورم. وقتی جواب استخاره ام روشن و آشکار شد، دیگر می توانم آن کاغذ ششم را هم بیرون بیاورم و همه شش کاغذ را برای استخاره دیگری که در آینده نیاز دارم، در جایی نگه داری کنم. (1)

ص: 83

---

1- . إذا أردت أمرا فخذ ست رقايا فكتب في ثلاث منها: بسم الله الرحمن الرحيم خيرة من الله العزيز الحكيم لفلان بن فلانة افعله، وفي ثلاث منها: بسم الله الرحمن الرحيم خيرة من الله العزيز الحكيم لفلان بن فلانة لا تفعل، ثم وضعها تحت مصلاك ثم صل ركعتين فإذا فرغت فاسجد سجدة وقل فيها مائة مرة: أستخير الله برحمته خيرة في عافية ثم استو جالسا وقل: اللهم خر لي واختر لي في جميع أمورِي في يسر منك وعافية ثم اضرب بيدك إلى الرقايا فشوشها وأخرج واحدة، فإن خرج ثلاث متواليات افعل فافعل الامر الذي تريده وإن خرج ثلاث متواليات لا- تفعل فلا تفعله وإن خرجت واحدة افعل والأخرى لا تفعل فاخرج من الرقايا إلى خمس فانظر أكثرها فاعمل به ودع السادسة لا تحتاج إليها: الكافي ج 3 ص 470، تهذيب الاحكام ج 3 ص 181، وسائل الشيعة ج 8 ص 78.



(1) عن الصادق أنه قال: «إذا فشت أربعةً ظهرت أربعة، إذا فشا الزنى ظهرت الزلازلُ وإذا أمسكت الزكاة هلكت الماشيةُ وإذا جار الحُكَّامُ في القضاءِ أمسك القطرُ مِنَ السَّمَاءِ...»: من لا يضره الفقيه ج 1 ص 524، وسائل الشيعة ج 8 ص 13.

(2) كنت عند أبي محمد فقال: إذا قام القائم أمر بهدم المنار والمقاصير التي في المساجد فقلت في نفسي: لأي معنى هذا؟ فأقبل على فقال: معنى هذا أنها محدثة مبتدعة، لم بينها نبي ولا حجة: الغيبة للطوسي ص 307، بحار الانوار ج 50 ص 250، اعلام الوری ج 2 ص 142.

(3) لا تجعل بيني وبينك عالماً مفتوناً بالدنيا فيصدقك عن طريق محبتي، فان اولئك قطاع طريق عبادى المریدین...: الكافي ج 1 ص 46، علل الشرايع ج 2 ص 394، بحار الانوار ج 2 ص 107.

(4) اذا رايتم العالم محبا لدنيا فاتهموه على دينكم: المافي ج 1 ص 46، علل الشرايع ج 2 ص 4، 39 بحار الانوار ج 2 ص 107.

(5) جلوس ساعة عند العلماء أحب إلى الله من عبادة ألف سنة، والنظر إلى العالم أحب إلى الله من اعتكاف سنة في البيت الحرام، وزيارة العلماء أحب إلى الله تعالى من سبعين طوافاً حول البيت، وأفضل من سبعين حجة وعمرة مبرورة مقبولة، ورفع الله له سبعين درجةً، وأنزل الله عليه الرحمة،

وشهدت له الملائكة أنّ الجنة وجبت له: عدّة الداعي ص 75، بحار الأنوار ج 1 ص 205، جامع أحاديث الشيعة ج 16 ص 236.

(6) (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ).

(7) ركعتين ركعهما (ابليس) في السماء في أربعة آلاف سنة: تفسير القمي ج 1 ص 42، تفسير الصافي ج 2 ص 185، تفسير نور الثقلين ج 2 ص 10، جامع احاديث الشيعة ج 4 ص 27.

(8) «أما بعد؛ بر رأی خیریت انتمای برادران ایمانی و اخوان روحانی پوشیده و مخفی نماناد که غرض اصلی از ایجاد موجودات، معرفت واجب الوجود است...» رساله شرح الاحوال، ملاعلی آرانی.

(9) (لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ).

(10) «ووالده ماجده حقیر - نور الله مرقدها و عطر الله محتدها - مکرر مرا می فرمودند که: از ناهنجاری روزگار و ناسازی فلک دوار دغدغه به خاطرت نرسد که آن کسی که تو را به من لطف نموده، غم تو خواهد خورد و تو را مدد خواهد کرد. چون مکرر این کلمات از آن دوحه اقبال صدور می یافت، روزی از وی استفسار کردم که معنی این سخن که مکرر مانند دُرّ خوش آب آویزه گوش هوش من می نمایی چیست؟ و سرّ این سخن کدام است؟ فرمودند که: پیش از آن که نطفه تو در صدف رحم من قرار گیرد، شبی در خواب دیدم که شخصی نورانی به نزد من آمد و مرا مخاطب به خطاب مرحمت ایاب فرمود. من از جماعتی که در خدمت آن جناب بودم پرسیدم که: این مرد جلیل القدر کیست؟ گفتند: ای کور باطن! آقای خود را نمی شناسی؟! این مولای غالب علی بن ابی طالب است. چون این سخن شنیدم دست امید در دامن وی زدم و شروع در عجز و الحاح کردم که: یا علی! از تو عطای کاملی می خواهم. آن حضرت نظر التفات به جانب من افکنده فرمود که: دامن خود را بگشای. چون دامن را گشودم، مشتی از جواهر در دامن ریخت که نور هر یک بر نور خورشید پرتو افکندی و من در خدمت آن حضرت بودم که از خواب بیدار شدم. بعد از اندک زمانی خداوند عالم تو را به من داد و به این سبب تو را علی نام کردم. و مکررّ مرا دعا می کرد و می فرمود که: خداوند! این فرزند مرا کیمیا کن که دل های مس را طلا کند»: رساله شرح الاحوال، ملاعلی آرانی.

(11) «ووقتی هم از معلّم خود شنیدم که می فرمود: در خواب دیدم که درخت عظیمی در خانه من سبز شد که شاخ و برگ بسیاری داشت، و آن خواب را تعبیر کردم به این که از شاگردان من کسی به درجه کمال رسد که جمعی کثیر و جمی غفیر از او منتفع شوند و اشاره به حقیر نمودند»:

(12) «به خاطر دارم که مکرر، شب‌ها حقیر را می‌بردند به بُرج به جهت کشیک و حقیر، کتاب خود را به میان برج می‌بردم و باهای و هوی بیدار باش کشیکچیان، مطالعه می‌کردم و در صبح، به مجمع درس حاضر می‌شدم و تنگی معیشت به حدی بود که اگر اندکی از بسیار آن را ذکر کنم، یقین است که شنونده، حمل بر افترا می‌کند»: رساله شرح لاجول، ملاعلی آرانی.

(13) «عرصه معیشت به حدی تنگ شد که راه بیرون شدن از آن، ممکن نبود. لاعلاج، فرار بر قرار اختیار کردم و سفر را بر حَضَر برگزیدم و به ورامین رفتم»: رساله شرح الاحوال، ملاعلی آرانی.

(14) «و اهل آن قریه، به تعزیه داری جناب سیدالشهدا(ع) بسیار مایل و راغبند و مردان تعزیه دار در میان ایشان، بسیار است و در مسجدها که نماز جماعت می‌کنند، تعزیه جناب سید جوانان اهل بهشت را می‌گیرند و در سر هر محله از آن، حسینیه ای ساخته اند که هر ساله که محرم می‌شود، و در دهه عاشورا، اهل هر محله به حسینیه آن محل می‌روند و لوی تعزیه داری سیدالشهدا بر پا می‌کنند و زنان تعزیه دار هم دارند که در میان خانه‌ها از برای زنان تعزیه می‌گیرند»: رساله شرح الاحوال، ملاعلی آرانی.

(15) نظام وفا آرانی.

(16) «و آب آن قریه، آب قنات است و قنات آن، تمام از طرف قبله است و تقریباً چهل قنات دایر دارد که در سمت شمال آن قریه، زراعت می‌شود، و چون اصل قریه در سمت جنوب مزارع واقع شده، چند قنات آن از میان قریه می‌گذرد و در میان خانه‌ها، حوض‌ها از آجر و چارو ساخته اند که آب جاری در میان خانه‌ها باشد، و انفع آن قنات‌ها نسبت به اهل قریه، دو قنات است که یکی را قنات آران دشت می‌گویند و آن قنات، از سمت جنوب قریه داخل می‌شود و از سمت شمال آن، خارج می‌شود... دو قنات و شاد: که آن هم از یک سمت آن قریه داخل می‌شود و در بسیاری از خانه‌ها جاری می‌شود و بعد از آن، به صحرا می‌رود و زراعت می‌شود»: رساله شرح الاحوال، ملاعلی آرانی.

(17). ابن رُسته اصفهانی، یکی از دانشمندانی است که در علم جغرافیا کتاب مهمی (به زبان عربی) نوشته است. نام کتاب او «الأعلاق النفیسة» می‌باشد. او در سال 282 شمسی در اصفهان زندگی می‌کرد. او در صفحه 153 کتاب خود (چاپ دار صادر - بیروت) مطلبی را (به زبان عربی) می‌نویسد. او چنین می‌گوید: «و تِلْكَ الْقُصُورُ بَاقِيَةٌ إِلَى هَذَا الْوَقْتِ، يَفْتَخِرُ بِهَا أَعْقَابُهُمْ، مِنْهَا: بَرَاوَنَد، بُورْخَوَار، جَرْم قَاسَان، صَرْدَقَاسَان وَ الرَّان...».

ترجمه آن، چنین است: «اردستان، محل تولد انوشیروان است... وقتی انوشیروان برای درس نزد معلّمان خود می رفت هشتاد کودک اردستانی همراه او بودند. وقتی او به حکومت رسید، آن هشتاد نفر را به حضور طلبید و آنان را احترام فراوان کرد و فرمان داد تا برای هر کدام از آن ها کاخ های باشکوهی ساخته شود. آن کاخ ها تا این زمان باقی مانده اند و فرزندان آن هشتاد نفر به آن کاخ ها افتخار می کنند».

بعد از این، ابن رُسته از مناطقی که آن کاخ ها در آنجا ساخته شده اند، این گونه نام می برد:

1 - جَرَم قاسان و صَرَدقاسان (منظور منطقه گرم و سرد کاشان امروز می باشد).

2 - اران (در رسم الخط قدیم، حرف الف با مدّ را به صورت دو الف می نوشتند).

او نام ده منطقه دیگر را هم ذکر می کند و سپس می گوید: «هر کدام از این مناطق، آبادی های فراوان دارند».

(18) «ویانی آن چنان که در کتاب خلاصة البلدان که از تألیفات میرزا صفی قمی است، مسطور است، اران بن قاسان اکبر بوده است که پدر او - که قاسان اکبر باشد - بنا بر قولی، بانی اصل بلده کاشان بوده است و اران مذکور، آن قریه را بنا کرد و به اسم خود، موسوم ساخت و گویا همان قنات مزرعه اران دشت را هم اران بن قاسان جاری نموده باشد و به اسم خود مسما کرده باشد، یعنی دشت اران»: رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرانی.

(19) «و اران، بر وزن فاران، اسم قریه عظیمی است از فرای کاشان و مسافت آن با اصل بلده کاشان، تقریباً يك فرسخ می شود و اهل آن، به عبادت و طاعات، رغبت تمامی دارند و به نماز جمعه و جماعت، بسیار مایل اند و به این تقریب، مساجد عالیه دارد...»: رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرانی.

(20) «از آن جا به اران معاودت کردم و باز مشغول درس و بحث بودم، ولیکن باز امر معیشت بسیار تنگ بود و گذران به صعوبت می شد و به نوعی تنگ می گذشت که گاهی پارچه نانی به دست می آمد و گاهی آن هم میسر نمی شد و حقیر، تن به قضای حضرت آفریدگار در داده بودم و دست از تحصیل بر نمی داشتم»: رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرانی.

(21) «در صبح، به مجمع درس حاضر می شدم و تنگی معیشت به حدّی بود که اگر اندکی از بسیار آن را ذکر کنم، یقین است که شنونده، حمل بر افترا می کند»: رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرانی.

(22) وضعت العلم فی الجوع و الجهد و الناس یطلبونه بالشبعة و الراحة فلا یجدونه... بحار الانوار ج 75 ص 453.



(23) لايّ علة جعل الله عزّ وجلّ الأرواح في الأبدان بعد كونها في ملكوته الأعلى في أرفع محلّ فقال: إنّ الله تبارك و تعالی عليم أنّ الأرواح في شرفها وعلوها متى ما تُركت على حالها نزع أكثرها إلى دعوى الرّبوبيّة...: علل الشرايع، ج 1، ص 15؛ بحار الأنوار، ج 58، ص 133.

(24) «در همین سال به سفر فیض اثر کربلاي معلاً مشرف شدم و می خواستم که در آن جا تحصیل کنم، آن هم میسر نشد. معاودت کردم به وطن و در اوّل ذی حجة الحرام همین سال»: رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرانی.

(25) «دوباره مصمّم به سفر عتبات عالیات شدم و در آن جا ماندم و در خدمت عمدة العلماء و زبدة الفضلا، جامع الأصول و الفروع، سیّد المحقّقین، امیر سید علی طباطبایی به مباحثه فقه و اصول فقه پرداختم و گاهی هم به مجمع عمدة المتبحّرين، الحبر المعتمد آقا سید محمد، مخدوم زاده آن بزرگوار، حاضر می شدم و از او نیز استفاده قواعد اصولیه و فقهیه می کردم و در آن جا شروع به نوشتن ینابیع الأصول نمودم و قدری از آن نوشتم و رساله عجاله الحائریه را نیز در آن جا نوشتم و رساله قالعة الشّبهة را نیز در آن جا نوشتم و چون آن رساله به اتمام رسید، به نظر کیمیا اثر آن بزرگوار رساندم و بسیار تحسین فرمودند و شاگردان خود را مأمور به استنساخ آن نمودند و از آن رساله نسخه برداشتند»: رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرانی.

(26) «چون در سنه 1215 از کربلاي معلاً برگردیدم و خود را از تحصیل و استفاده مستغنی دیدم، بنای تعلیم و افاده گذاردم، و زمان فرصت خود را به شرحی که در مقدمه، سمت گزارش خواهد یافت، تقسیم نمودم. جلّ اوقات را - بعد از عبادت مجیب الدّعوات - صرف مباحثه و تصنیف کتب اصولیه می کردم و بعض اوقات خود را صرف نوشتن جواب مسائل وارده می نمودم و در اوقات فرصت و بیکاری به نوشتن بعض حکایات سلف و تواریخ و سیر ملوک ما تقدم مشغول می بودم و در بعض اوقات به نوشتن مسائل متفرقه از نحو و اصول و تفسیر و غیر اینها اشتغال می داشتم»: رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرانی.

(27) «در یوم عید غدیر این سال طایفه یاغیه باغیه طاغیه و هّابیه که سردار و امیر ایشان سعود نامسعود مردود درگاه خدای ودود بود، بر سر کربلاي معلاً لشکر نابود کشید و بعض محلّات آن ولایت با برکت را تسخیر و قتل و غارت کرد و داغ شهادت حضرت سیدالشّهدا را تازه نمود و بسیاری از سادات عظام و علمای ذوی الاحترام و طلاب علوم ائمه دین را به قتل رسانید و کتب علمیه تلف نمود. قتلهم الله!»: رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرانی.

(28) «هوای آران که مسقط رأس حقیر است، بسیار گرم شد، عزم مسافرت به قریه نراق بر خود

مصممّ کردم و از آران به آن جا دو منزل مسافت دارد و در آن جا به خدمت افضل الفضلاء و اعلم العلماء، جامع المعقول و المنقول، حاوی الفروع و الأصول، مولانا و شیخنا المعتمد آخوند ملا احمد نراقی مشرف شدم و از صحبت آن بزرگوار، استفاده بسیار از این بی بضاعت حاصل شد. و در این سال، در قریه نراق شروع به تصنیف کتاب مقاصد المهمّه که در اصول نوشته ام، نمودم: رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرانی.

(29) «در فصل تابستان که هوا بسیار گرم شد، باز به امر عالی جناب شیخنا التّراقی، مصممّ سفر نراق شدم و در مدّتی که در خدمت آن عالی جناب به سر می بردم، فتاوی که از اطراف و اکناف از برای آن عالی جناب می آوردند، آن عالی جناب به حقیر محوّل می فرمودند و حقیر هم به قدر قوّه، سعی در استنباط مسائل می کردم و فتاوا را می نوشتم و مردم می بردند:» رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرانی.

(30) «وكان ممن جدّ في الطلب وبذا الجهد في هذا المطلب وحصل من العلم شطرا وافيا جزياً وبلغ من التفقه مبلغا كاملا جليلا الفاضل النبيل المؤيد والكمال الجليل المسدّد... الصالح الزكي والورع التقى مولانا محمدعلي بن محمد حسن الكاشاني الشهير بعلي الآراني...»: اجازة معنعة.

(31) «تا فصل پاییز آن سال که قافله زوّار عتبات عالیات از قریه آران به آن جا عبور نمودند، از حقیر خواهش نمودند که به همراه ایشان به کربلای معلّا مشرف شوم. حقیر هم قبول کردم و از آن جا مصممّ سفر فیض اثر کربلای معلّا شدم:» رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرانی.

(32) لو علم الناس ما في زيارة الحسين من فضل لماتوا شوقاً وتقطعت أنفسهم عليه حسرات: كامل الزيارات ص 142، بحار الانوار ج 101 ص 98.

(33) «و به بعض تقریبات، دل حقیر هم از ماندن در وطن، سرد شده بود و حسد بعض حسّاد نسبت به این اقلّ عباد، از حدّ اعتدال بیرون:» رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرانی.

(34) «و بعد از مراجعت از آن سفر، باز مدّتی در قریه آران که موطن اصلی و مسقط رأس حقیر است، به سر می بردم که در این خلال، جمعی از اهل کنجدجان که اسم قریه ای است از قرای گلپایگان و به تقریبی با حقیر، رابطه آشنایی به هم رسانیده بودند، خواهش کردند که حقیر به قریه کنجدجان روم... بعد از استخاره ذات الرقاع، مصممّ هجرت به آن قریه شدم و در روز چهاردهم شهر رجب المرجّب 1219، تنها و بی رفیق، موسی وار از ترس فراعنه، زحمت سفر را بر راحت حصّار اختیار کردم و از قریه آران به همراه چند نفر چاروا دار، روانه جانب قریه کنجدجان شدم:» رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرانی.

(35) (وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَافِعًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا).

(36) سیدبن طاووس کتابی به نام «فتح الابواب» درباره همین استخاره ذات الرقاع دارد، او اسراری را در این کتاب بیان کرده است، مطالعه این کتاب را به همگان توصیه می کنم.

(37) إذا أردت أمراً فخذ ست رقاع فاكتب في ثلاث منها: بسم الله الرحمن الرحيم خيرة من الله العزيز الحكيم لفلان بن فلانة افعله، وفي ثلاث منها: بسم الله الرحمن الرحيم خيرة من الله العزيز الحكيم لفلان بن فلانة لا تفعل، ثم ضعها تحت مصلاك ثم صل ركعتين فإذا فرغت فاسجد سجدة وقل فيها مائة مرة: أستخير الله برحمته خيرة في عافية ثم استو جالساً وقل: اللهم خر لي واختر لي في جميع أمورى في يسر منك وعافية ثم اضرب بيدك إلى الرقاع فشوشها وأخرج واحدة، فإن خرج ثلاث متواليات افعل فافعل الامر الذي تريده وإن خرج ثلاث متواليات لا تفعل فلا تفعله وإن خرجت واحدة افعل والأخرى لا تفعل فاخرج من الرقاع إلى خمس فانظر أكثرها فاعمل به ودع السادسة لا تحتاج إليها: الكافي ج 3 ص 470، تهذيب الاحكام ج 3 ص 181، وسائل الشيعة ج 8 ص 78.

(38) «عباس خان گلپایگانی در اصل بلده مدرسه ای بنا نمود و در سنه 1229 (قمری) به اتمام رسید و از حقیر خواهش نمود که متوجه امر مدرسه شوم، حقیر هم قبول این معنی کردم و در اوایل شهر محرم الحرام 1229 امر مدرسه انجامی گرفته خان معظم الیه مدرسه را بر طلاب علوم دینیہ وقف نمود»: رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرانى.

(39) در یوم یکشنبه دوم ماه ربیع الثانی وارد دار الفخر گلپایگان شدم: رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرانى.

(40) «و عباس خان گلپایگانی تولیت آن را به حقیر مفوض نمود مادام الحیاة و بعد بر اولاد حقیر نسلاً بعد نسل و عقباً بعد عقب و مقوفاتی هم از برای مدرسه مقرر فرمود و تولیت آن را نیز به حقیر و اولاد حقیر مفوض فرمود»: رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرانى.

(41) قال البرنطی: قرأت کتاب أبی الحسن الرضا: أبلغ شیعتی أن زیارتی تعدل عند الله ألف حجة. قال البرنطی: فقلت لأبی جعفر: ألف حجة؟ قال: إی والله ألف حجة لمن زاره عارفاً بحقه: عیون اخبار الرضا ج 1، ص 287؛ کامل الزیارات، ص 510؛ الأمالی للصدوق، ص 120.

(42) از گلپایگان به این عزم به اصفهان رفتم و در اصفهان زمستان مرا فرو گرفت و هوا بسیار سرد شد به حدی که این قالب ضعیف طاقت تحمل مشتت سفر نیاورد، لهذا مدت چهار ماه تمام در

آن جا رحل اقامت افکندم و به خدمت سادات عظام و علمای ذوی العزّ و الاحترام رسیدم»: رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرانی.

(43) روانه مشهد مقدس شدم، و کیفیت رفتن و طی منازل آن سفر و امور اتفاقیّه آن راه پر خوف و خطر را در رساله علی حدّه نوشته ام و طول آن سفر مدت سه ماه کشید و در یوم یکشنبه دوم ماه ربیع الثانی وارد دار الفخر گلپایگان شدم: رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرانی.

(44) «یوم چهارشنبه پانزدهم شهر رجب المرجب این سال از گلپایگان به عزم سفر دار الخلافه رخت سفر بربستم و روانه دار الخلافه شدم، و در یوم دویم ماه رمضان المبارک از آن سفر مراجعت نموده وارد گلپایگان شدم و باز به نوشتن کتاب مطلع الأنوار مشغول شدم»: رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرانی.

(45) «و از واردات این سال این بود که در ماه جمادی الثانیه مصمم سفر خیر اثر حج بیت الله الحرام شدم و در روز یکشنبه بیست و نهم ماه مذکور از گلپایگان - که محل هجرت حقیر است - بیرون آمدم و روز پنجشنبه چهارم رجب المرجب وارد دار السلطنه اصفهان شدم؛ خداوند عالم عاقبت امر سفر را به خیر بگرداند...»: رساله شرح الأحوال، ملاعلی آرانی.

(46) لباب الألقاب (چاپ قدیم) ص 116.

(47) «الصالح الزکی و الورع التقی مولانا محمدعلی بن محمد حسن الکاشانی الشهیر بعلی الآرانی...»: اجازة معنعه که ملااحمدنراقی برای ملاعلی آرانی نوشته اند.

(48) اولین بار این رساله در شماره 8 مجله «میراث مکتوب شیعه» با همت آقای علی صدرایی خوبی به چاپ رسید و به مناسبت کنگره محققان آرانی مجدداً به چاپ می رسد.

(49) کتاب «مفاخر آران» نوشته حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ حبیب الله سلمانی آرانی است.

(50) فإذا فعلوا ذلك كتب الله تعالى لهم ثواب ألف حجة وألف عمرة وألف غزوة، كلّها مع رسول الله، وكان له أجر وثواب مصيبة كلّ نبيّ ورسول ووصيّ وصديق وشهيد مات أو قُتل منذ خلق الله الدنيا إلى أن تقوم الساعة.... مصباح المتهدّد ص 772 و 778، وراجع كامل الزيارات ص 326، وسائل الشيعة ج 14 ص 509، مستدرک الوسائل ج 10 ص 316، المصباح للكفعمی ص 482، بحار الأنوار ج 98 ص 290، جامع أحاديث الشيعة ج 12 ص 414.

(51) وأنا الضامن لهم إذا فعلوا ذلك على الله تعالى جميع ذلك. قلت: جعلت فداك، أنت الضامن ذلك لهم والزعيم؟ قال: أنا الضامن وأنا الزعيم لمن فعل ذلك... مصباح المتهدّد ص 772 778،

وراجع كامل الزيارات ص 326، وسائل الشيعة ج 14 ص 509، مستدرک الوسائل ج 10 ص 316، المصباح للكفعمي ص 482، بحار الأنوار ج 98 ص 290، جامع أحاديث الشيعة ج 12 ص 414.

(52) كمال الدين ولايتنا والبراءة من عدونا: مستطرفات السرائر ص 640.

(53) ما من عمل حسن يَعْمَلُهُ الْعَبْدُ إِلَّا وَهُوَ ثَوَابٌ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا-صلاة الليل; فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يُبَيِّنْ ثَوَابَهَا لِعَظَمِ خَطَرِهَا عِنْدَهُ...: مستدرک الوسائل ج 6 ص 333، بحار الأنوار ج 8 ص 93.

(54) إلهي! غارت نجوم سمواتك ونامت عيون أنامك، وهدأت أصوات عبادك وأنعامك، وغلقت ملوك عليها أبوابها وطاف عليها حراسها واحتجبوا عمن يسألهم حاجة أو انتجع منهم فائدة وأنت إلهي! حي قيوم، لا تأخذك سنة ولا نوم، ولا يشغلك شيء عن شيء أبواب سمواتك لمن دعاك مفتحات، وخزائنك غير مغلقات، وأبواب رحمتك غير محجوبات، وفوائدك لمن سالكها غير محظورات، بل هي مبدولات وأنت إلهي الكريم الذي لا ترد سائلا من المؤمنين سألک، ولا تحتجب عن أحد منهم أرادك لا وعزتک وجلالک لا تختزل حوائجهم دونک ولا يقضيها أحد غيرک إلهي! وقد تراني، ووقوفی وذل مقامی بين يديک وتعلم سریرتی وتطلع علی ما فی قلبی وما تصلح به أمر آخرتی ودنيای...: مصباح المتهجد ص 132، مفتاح الفلاح ص 235، بحار الأنوار ج 84 ص 200، رساله نماز شب، ملاعلى آرانی.

(55) كيف أدعوك وقد عصيتك وكيف لا أدعوك قد عرفت حبك في قلبي وإن كنت عاصيا مددت إليك يدا بالذنوب مملوءة وعينا بالرجاء ممدودة مولاي أنت عظيم العظماء وأنا أسير الأسراء أنا الأسير بذنبي المرتهن بجرمي، إلهي لأن طالبتي بذنبي لأطالبنك بكرمك ولأن طالبتي بجريرتي لأطالبنك بعفوك...: مفتاح الفلاح ص 243، بحار الأنوار ج 91 ص 92.

اللهم! إنى أسألك ولم يسأل مثلك، أنت موضع مسألة السائلين ومنتهى رغبة الراغبين... اسم دعاك به حملة عرشك وملائكتك وأنبيائك ورسلك وأهل طاعتك من خلقك، أن تصلى على محمد وآل محمد وأن تعجل فرج وليك وابن وليك وتعجل خزي أعدائه: مصباح المتهجد ص 140، بحار الأنوار ج 84 ص 245.

(56) أناجيك يا موجود في كل مكان! لعلك تسمع نداي فقد عظم جرمي وقل حيلتي! مولاي يا مولاي! أي الأهوال أتذكر وأيها أنسى! ولو لم يكن إلا الموت لكفى! كيف وما بعد الموت أعظم وأدهى يا مولاي يا مولاي! حتى متى وإلى متى أقول لك العتبي مرة بعد أخرى ثم لا تجد عندي صدقا ولا وفاء، فيا غوثاه ثم واغوثاه بك يا الله...: مصباح المتهجد ص 163، بحار الأنوار ج

84 ص 288، مكارم الاخلاق ص 295، رساله نماز شب، ملاعلي آراني.

(57) «تحمله غمامة، واضع يده على منكب ملكين»: كتاب الفتن للمروزي ص 347، تاريخ مدينة دمشق ج 1 ص 229.

(58) ثم يأتيه النصاري فيقولون: نحن أصحابك، فيقول: كذبتهم، بل أصحابي المهاجرون بقيّة أصحاب الملحمة، فيأتي مجمع المسلمين: كتاب الفتن للمروزي، ص 347.

(59) «وينزل عيسى بن مريم... فيقول له أميرهم: يا روح الله تقدّم، صلّ»: مسند أحمد ج 4 ص 217، تفسير ابن كثير ج 1 ص 593، الدرّ المنثور ج 2 ص 243.

(60) فيقول: بل صلّ أنت بأصحابك، فقد رضى الله عنك، فإثماً بُعثت وزيراً ولم أبعث أميراً: كتاب الفتن للمروزي ص 347.

(61) الخير كلّهُ في ذلك الزمان يقوم قائمنا: الغيبة ص 213. يفرح به أهل السماء والأرض، والطير في الهواء، والحيتان في البحر: الملاحم والفتن ص 281. لا تذهب الدنيا حتّى يملك رجل من أهل بيتي... اسمه اسمي يملأ الأرض عدلاً وقسطاً...: فتح الباري ج 13 ص 185، المعجم الصغير ج 2 ص 148، صحيح ابن حبان ج 15 ص 238، المعجم الأوسط ج 4 ص 256، تفسير الرازي ج 2 ص 28، الجرح والتعديل ج 2 ص 494، تاريخ بغداد ج 1 ص 387، سير أعلام النبلاء ج 5 ص 116.

(62) روى محمّد بن إسماعيل البرمكي قال: حدّثنا موسى بن عبد الله النخعي قال: قلت لعلي بن محمّد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمّد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب: علّمني يا بن رسول الله قولاً أقوله، بليغاً كاملاً إذا زرت واحداً منكم، فقال: إذا صرت إلى الباب فقف واشهد الشهادتين وأنت على غسل، فإذا دخلت ورأيت القبر فقف وقل: الله أكبر، الله أكبر - ثلاثين مرّة -، ثم امش قليلاً وعليك السكينة والوقار، وقارب بين خطاك، ثم قف وكبر الله عزّ وجلّ ثلاثين مرّة، ثم ادنّ من القبر وكبر الله أربعين مرّة تمام مئة تكبيرة، ثم قل...: عيون أخبار الرضا ج 1 ص 305، كتاب من لا يحضره الفقيه ج 2 ص 609، تهذيب الأحكام ج 6 ص 95، وسائل الشيعة ج 14 ص 309، المزار لابن المشهدى ص 523، بحار الأنوار ج 99 ص 127، جامع أحاديث الشيعة ج 12 ص 298.

(63) عن جابر عن أبي جعفر، قال: كان الله ولا شيء غيره، فأول ما ابتدأ من خلق خلقه أن خلق محمّداً وخلقنا أهل البيت معه من نور عظّمته، فأوقفنا أظلالاً خضراء بين يديه، حيث لا سماء ولا أرض ولا مكان، ولا ليل ولا نهار: بحار الأنوار ج 3 ص 307؛ قال الله تبارك وتعالى: يا محمّد،

إني خلقتك وعلياً نوراً، يعني روحاً بلا بدن، قبل أن أخلق سماواتي وأرضي وعرشي وبحري، فلم تزل تهلّني وتمجّدني، ثم جمعتُ رويكما فجعلتهما واحدة، فكانت تمجّدني وتقدّسني وتهلّني، ثم قسمتها ثنتين، وقسمت الثنتين ثنتين، فصارت أربعة: محمّد واحد، وعليّ واحد، والحسن والحسين ثنتان، ثم خلق الله فاطمة من نور ابتدأها روحاً بلا بدن، ثم مسحنا بيمينه فأفضى نوره فينا: الكافي ج 1 ص 440، بحار الأنوار ج 54 ص 65، إنّ الله كان إذ لا كان، فخلق الكان والمكان، وخلق نور الأنوار الذي نورّت منه الأنوار، وأجرى فيه من نوره الذي نورّت منه الأنوار، وهو النور الذي خلق منه محمّداً وعليّاً، فلم يزالا -نورين أوليين، إذ لا- شىء كونهما، فلم يزالا يجريان طاهرين مطهّرين في الأصلاب الطاهرة، حتّى افترقا في أطهر طاهرين، في عبد الله وأبي طالب: الكافي ج 1 ص 442، بحار الأنوار ج 15 ص 24، مكيال المكارم ج 1 ص 368.

(64) فنحن أوّل خلق ابتدأه الله، وأوّل خلق عبد الله وسبّحه، ونحن سبب خلق الخلق، وسبب تسييحهم وعبادتهم من الملائكة والآدميين، فبنا عرف الله، وبنا وحد الله، وبنا عبد الله، وبنا أكرم الله من أكرم من جميع خلقه، وبنا أثاب الله من أثاب، وعاقب من عاقب: بحار الأنوار ج 25 ص 20، غاية المرام ج 1 ص 42، فكنا أوّل من أقرّ بذلك، ثم قال لمحمّد: وعزّتي وجلالي وعلوّ شأنى، لولاك ولولا عليّ وعترتكما الهادون المهديون الراشدون ما خلقت الجنة والنار، ولا المكان ولا الأرض ولا السماء، ولا الملائكة ولا خلقاً يعبدني. يا محمّد، أنت خليلي وحبيبي وصفّيتي وخيرتي من خلقي، أحبّ الخلق إليّ وأوّل من ابتدأت إخراجه من خلقي، ثم من بعدك الصديق عليّ أمير المؤمنين وصيّك، به أيّدتك ونصرتك، وجعلته العروة الوثقى ونور أوليائي ومنار الهدى، ثم هؤلاء الهداة المهتدون، من أجلكم ابتدأت خلق ما خلقت، وأنتم خيار خلقي فيما بيني وبين خلقي، خلقتكم من نور عظمتي واحتجت بكم عمّن سواكم من خلقي.... بحار الأنوار ج 25 ص 19، غاية المرام ج 1 ص 41.

(65) مفاتيح الجنان، فصل هفتم بعد از نقل زیارت جامعہ.

(66) چند سال قبل، من در کتابی به نام «فرزند علی (علیه السلام)» درباره این امامزاده و نقش ملاغلامرضا آرائی سخن گفته ام.

(67) إذا أردت أمراً فخذ ست رقايع فاكتب في ثلاث منها: بسم الله الرحمن الرحيم خيرة من الله العزيز الحكيم لفلان بن فلانة افعله، وفي ثلاث منها: بسم الله الرحمن الرحيم خيرة من الله العزيز الحكيم لفلان بن فلانة لا تفعل، ثم ضعها تحت مصلاك ثم صل ركعتين فإذا فرغت فاسجد سجدة وقل فيها مائة مرة: أستخير الله برحمته خيرة في عافية ثم استو جالسا وقل: اللهم خر لي واخر لي في جميع أمورى في يسر منك وعافية ثم اضرب بيدك إلى الرقايع فشوشها وأخرج

واحدة، فإن خرج ثلاث متواليات افعل فافعل الامر الذى تريده وإن خرج ثلاث متواليات لا تفعل فلا تفعله وإن خرجت واحدة افعل والأخرى لا- تفعل فاخرج من الرقاع إلى خمس فانظر أكثرها فاعمل به ودع السادسة لا تحتاج إليها: الكافي ج 3 ص 470، تهذيب الاحكام ج 3 ص 181، وسائل الشيعة ج 8 ص 78.

ص: 96



دکتر مهدی خُدامیان آرانی به سال 1353 محلّه چهارسوق آران دیده به جهان گشود، وی در سال 1368 وارد حوزه علمیّه کاشان شد و در سال 1372 در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید. ایشان در سال 1376 به شهر قم هجرت نمود و دروس حوزه را تا مقطع خارج فقه و اصول ادامه داد و مدرک سطح چهار حوزه علمیّه قم (دکترای فقه و اصول) را اخذ نمود.

موفقیت وی در کسب مقام اول مسابقه جهانی کتاب رضوی بیروت در تاریخ 88/8/8 مایه خوشحالی هموطنانش گردید. وی هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیت های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش از 80 کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمّی در جشنواره های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی - حدیثی از مهمترین ویژگی این آثار می باشد، آثار ایشان در سایت Nabnak.ir می تواند به رایگان دانلود نمود.

## فهرست آثار نویسنده (به زبان فارسی)

1. همسر دوست داشتی

2. داستان ظهور

3. قصه معراج

4. در آغوش خدا

5. لطفاً لبخند بزنید

6. با من تماس بگیرید

7. یاد غریب

8. نوای کاروان

9. راه آسمان

10. دریای عطش

11. شب رؤیایی

12. پروانه های عاشق

13. طوفان سرخ

14. شکوه بازگشت

15. هفت شهر عشق

16. در قصر تنهایی

17. فریاد مهتاب

18. آسمانی ترین عشق

19. بهشت فراموش شده

20. فقط به خاطر تو

21. راز خوشنودی خدا
22. چرا باید فکر کنیم
23. خدای قلب من
24. به باغ خدا برویم
25. راز شکر گزاری
26. حقیقت دوازدهم
27. لذت دیدار ماه
28. سرزمین یاس
29. آخرین عروس
30. بانوی چشمه
31. سکوت آفتاب
32. آرزوی سوم
33. يك سبد آسمان
34. فانوس اول
35. مهاجر بهشت 36. روی دست آسمان
37. گمگشته دل
38. سمت سپیده
39. تا خدا راهی نیست
40. خدای خوبی ها
41. با من مهربان باش
42. نردبان آبی

43. معجزه دست دادن
44. سلام بر خورشید
45. راهی به دریا
46. روشنی مهتاب
47. الماس هستی
48. صبح ساحل
49. حوادث فاطمیه
50. تشنه تر از آب
- 51-65. تفسیر باران
65. شیرین تر از عسل
66. زیارت مهتاب
67. هرگز فراموش نمی شوی
68. فرزند علی
69. نور مهتاب
70. چهارسوق عشق
71. راه روشنایی
72. ندای فاطمیه
73. دعای مادرم
74. روز هجوم
75. یاری خورشید
76. پنجره اول

77. پنجره دوم

78. پنجره سوم

79. باور من

80. به کجا آمدم

81. در اوج غربت

82. چشمه جاوید

83. اشک مهتاب

84. مهر مهتاب

85. شکوه امامت

86. راه مهتاب

87. ملاعلی

ص: 98

1. دویست سال قبل، کلمه «ملا» چه معنایی داشت؟

الف. کسی که در اوج اقتدار علمی بود

ب. کسی که سواد خواندن و نوشتن داشت

ج. کسی که امام جماعت بود.

2. طبق اندیشه ملاعلی آرانی، هدف اصلی از خلقت جهان، چیست؟

الف. عبادت خدا

ب. رسیدن به معرفت خدا

ج. رشد و کمال

3. مادر ملاعلی آرانی در خواب از حضرت علی (علیه السلام) چه خواست؟

الف. عطای کامل

ب. فرزند صالح

ج. فرزندی که عالم بشود

4. ملاعلی آرانی، مهمترین ویژگی مردم آران را چه می داند؟

الف. مهربانی و صمیمیت

ب. عشق و علاقه به امام حسین (علیه السلام)

ج. صداقت و راستگویی

5. این حدیث را کامل کنید: «خدا علم را در... قرار داده است».

الف. تلاش فراوان

ب. سختی ها

ج. پشتکار

6. سال تولد ملاعلی آرنی چه سالی است؟ در چه سالی به گلپایگان مهاجرت کرد؟

الف. 1207 شمسی، 1142 شمسیب. 1142 شمسی، 1181 شمسی

ج. 1142 شمسی، 1185 شمسی

7. لقب «محقق فهیم» را چه کسی به ملاعلی آرنی داده است؟

الف. ملااحمد نراقی

ب. شیخ عباس قمی

ج. ملاحیب الله شریف

8. چه کسی مسجد و مدرسه ای را در گلپایگان ساخت و مدیریت آن را به ملاعلی آرنی واگذار کرد؟ آن مسجد امروزه به چه نامی مشهور است؟

الف. ملااحمد نراقی، مسجد جامع

ب. عباس خان، مسجد میرزا ابوالحسن

ص: 100

ج. میرزا ابوالحسن، مسجد میرزا ابوالحسن

9. مهم ترین و باارزش ترین کتاب ملاعلی آرانی، کدام کتاب بوده است؟

الف. الجواهر السنّیّة

ب. معادن المسائل الشرعیة

ج. شرح الأحوال

10. مهم ترین درسی که از کتاب «نماز شب» ملاعلی آرانی می گیریم چیست؟

الف. دعا برای زیاد شدن روزی

ب. دعا برای رفع فقر

ج. دعا برای ظهور امام زمان (علیه السلام)

11. ملاعلی آرانی به کدام عمل عبادی تأکید زیاد داشت و امام زمان (علیه السلام) هم آن را تایید کرده است؟

الف. نماز شب، نماز جماعت

ب. نماز جمعه، حج، سفر کربلا

ج. نماز شب، زیارت عاشورا، زیارت جامعه

12. کدام يك از شاگردان ملاعلی آرانی بوده اند؟

الف. ملاغلامرضا آرانی

ب. ملا محمدعلی آرانج. ملا احمدنراقی

ص: 101



## پاسخنامه سؤالات

کتاب «ملا علی»

الف

ب

ج

1

2

3

4

5

6

7

8

9

10

11

12

نام خانوادگی

نام پدر

سال تولد

شماره شناسنامه

تلفن

ص: 102

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبادی - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

